

# مبانی زبان‌شناسی فهم‌متن

عبدالله نصری

زبان از جمله ویژگی‌هایی است که انسان را از سایر موجودات جدا می‌سازد. به گفته زبان‌شناسان «این زبان است که ما را انسان می‌کند.»<sup>۱</sup> هر گفته‌ای (utterance) که آدمی بیان می‌کند از توالی مجموعه‌ای از آواها تشکیل شده است. آواها عموماً به صورت حروف نشان داده می‌شود. آواهای گفتاری مجزا، واح‌های (phonemes) زبان نامیده می‌شوند. در واقع از ترکیب آواها، واحدهای معنادار یعنی الفاظ یا واژه‌ها به وجود می‌آیند. اصلی‌ترین وسیله بیان زبان گفتار است. زبان به وسیله نوشتار هم می‌تواند انتقال یابد. قدمت گفتار با قدمت نوشتار قابل مقایسه نیست، زیرا قدیمی‌ترین اثر مکتوب به شش هزار سال می‌رسد. علاوه بر گفتار و نوشتار، زبان اشاره نیز - که به وسیله افراد کر و لال به کار می‌رود - یک بیان دیداری است. از مهم‌ترین بخشهای مربوط به زبان گفتاری و نوشتاری نحوه ارتباط لفظ با معنی است. رابطه الفاظ با معانی در فلسفه زبان (philosophy of language) مورد بررسی قرار می‌گیرد. از دیرباز این مسئله در فلسفه یونان و منطق ارسطویی مطرح بوده است. مباحث الفاظ علم اصول نیز بی‌ارتباط به فلسفه زبان نیست. در فلسفه تحلیلی، فلسفه اروپای قاره‌ای، معناشناسی و نشانه‌شناسی<sup>۲</sup> نظریه‌های ادبی به گونه‌ای رابطه لفظ و معنا مطرح شده است. هر چند بسیاری از مطالب مطرح شده در این رشته‌های مختلف فکری ارتباط چندانی با بحثهای مربوط به فهم متن ندارد، اما هر نظریه‌ای که در باب فهم متن و تفسیر مطرح شود، مبتنی بر نظریه‌ای در باب زبان است. لذا در این گفتار فقط به مباحثی می‌پردازیم که از مبانی زبان‌شناسی فهم متن به شمار می‌روند.



## کارکردهای زبان

زبان‌شناسان به طبقه‌بندی نقش‌های زبان پرداخته‌اند که از آن جمله آراء بهلر Buhler، یاکوبسن Jacobson، جان سرل searle و هیمز Hymes اهمیت بسزایی دارد. مشهورترین طبقه‌بندیهای زبانی مربوط به یاکوبسن است. در تحلیل زبان، وی از شش عامل در هر کنش ارتباط زبانی یاد کرده است. این نوع کارکردها عموماً در سایر نشانه‌ها و اشکال مختلف مطرح است.

۱. گوینده یا متکلم addresser

۲. شنونده یا مخاطب addressee

۳. رسانه medium که وسیله ارتباط و حامل پیام است. در گفتار، آواها و در نوشتار، حروف نقش رسانه را ایفاء می‌کنند. در گفتار که آواها حامل پیام هستند، مجرای ارتباطی contact - که همان مجرای فیزیکی تولید سخن است - موجب برقراری ارتباط فیزیولوژیکی میان گوینده و شنونده می‌شود.

۴. رمزگان code که همان آواها، واژگان و نظام نحوی کلام است برای گوینده و شنونده آشناست.

۵. بافت یا زمینه context که بر اثر آشنایی با آن مخاطب پیام گوینده را درک می‌کند.

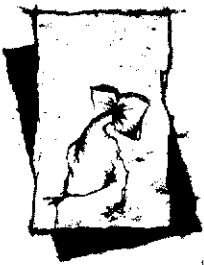
۶. پیام message

با توجه به شش عامل فوق یاکوبسن شش کارکرد زیرین را برای زبان مطرح می‌سازد: ۱. کارکرد ارجاعی referential که رابطه میان پیام و موضوع پیام را به صورت عینی مشخص می‌کند.

۲. کارکرد بیانی expressive یا عاطفی emotive که نگرش احساسی و ذهنی فرد نسبت به موضوع پیام ابراز می‌شود. مثل اینکه آیا فلان چیز خوب است یا بد، زشت است یا زیبا.

۳. کارکرد ترغیبی conative که واکنش گیرنده پیام را از حیث عقلی یا احساسی برمی‌انگیزد. این نوع کارکرد در تبلیغات نقش مهمی دارد، زیرا با پیامهای تبلیغی احساسات مخاطب برانگیخته می‌شود. با تکرار تبلیغات مخاطب شرطی می‌شود و واکنش‌های احساسی ناخودآگاه در او ایجاد می‌شود.

۴. کارکرد شعری Poetic و هنری که در اینجا تأکید بر خود پیام است و پیام موضوع ارتباط است نه ابزار آن.



۵. کارکرد همدلی phatic که هدف آن برقراری، حفظ و یا قطع ارتباط میان گوینده یا مخاطب پیام است. برقراری آیین‌ها، مراسم و نحوه گفتگوی افراد با یکدیگر نشانگر این کارکرد است.

۶. کارکرد فرازبانی meta-language که هدف آن مشخص کردن پیام‌هایی است که ممکن است گیرنده به آن توجه نداشته باشد. برای مثال در یک متن نوشتاری کلمه‌ای در گیومه قرار می‌گیرد یا در اثر توضیح داده می‌شود تا به این وسیله خواننده منظور پوشیده را به صورت دقیق درک کند. در یک متن یا پیام واحد ممکن است اکثر این کارکردها را به طور آمیخته مشاهده کرد، هرچند که ممکن است که یکی از آنها گاه نقش بیشتری در پیام داشته باشد.

### نحوه دلالت لفظ بر معنا

در مورد نحوه دلالت لفظ بر معنا سه نظریه وجود دارد:

۱. **نظریه ذاتی**: برخی معتقدند که دلالت الفاظ بر معانی جنبه ذاتی دارد. یعنی وضع و استعمال به جهت مناسبت ذاتی صورت می‌گیرد. برای مثال اگر لفظ اسب بر حیوانی خاص وضع شده به جهت آن است که میان این لفظ و معنای آن یک نوع رابطه ذاتی برقرار است. این نظریه مورد انتقاد بسیار واقع شده است، زیرا اولاً در هر زبانی کلماتی وجود دارد که مشترک لفظی نامیده می‌شوند. معنی یک لفظ بر معانی متعدد دلالت می‌کند. مثل لفظ شیر در زبان فارسی که هم به یک ماده خوراکی اطلاق می‌شود و هم بر وسیله‌ای که آب از آن خارج می‌شود. یا لفظ عین در زبان عربی که بر چشم، چشمه، طلا و... اطلاق می‌شود. ثانیاً دلایلی که برای رابطه ذاتی میان لفظ و معنا مطرح کرده‌اند دقیق نیست. برای مثال گفته‌اند که در زبان عربی از آن جهت به اسب، فرس می‌گویند که دارای فراست یعنی هشیاری است. در اینجا این سؤال مطرح است که چرا واژه فراست به معنای هشیاری به کار رفته است و اصلاً میان واژه فراست و هشیاری چگونه مناسبت ذاتی برقرار است.

۲. **نظریه تنزیلی**: طبق این نظریه الفاظ وجود تنزیلی معانی به شمار می‌روند. لفظ سایه معناست و به صرف شنیدن لفظ، ذهن معنا را درک می‌کند. و از همین جاست که زشتی و زیبایی و خوبی و بدی به الفاظ هم سرایت می‌کند. این نظریه نیز قابل قبول نیست، زیرا

اولاً اگر لفظ وجود تنزیلی معنا باشد، دیگر نیازی به دانستن معانی الفاظ وجود ندارد. و فرهنگهای لغات زاید تلقی می‌شوند. ثانیاً گاه لفظ تغییر می‌کند و معنا ثابت می‌ماند و گاه نیز معنا تغییر می‌کند و لفظ ثابت می‌ماند. ثالثاً خوبی و بدی، زشتی و زیبایی تنها در مورد نشانه‌های زبانی به کار نمی‌رود، در مورد سایر نشانه‌ها نیز می‌توان آنها را به کار برد و این نشانه‌ها نیز وجود تنزیلی مدلول‌های خود نمی‌باشند. و خلاصه این دلایل نشانگر آن است که الفاظ وجود تنزیلی معانی نیستند.

۳. نظریه قراردادی: دلالت لفظ بر معنا جنبه قراردادی دارد. هر چند الفاظ به جهت عواملی چند بر معانی خاص اطلاق می‌شوند، اما رابطه آنها جنبه جبری ندارد و جنبه قراردادی و به اصطلاح "سوسور" اختیاری دارد.

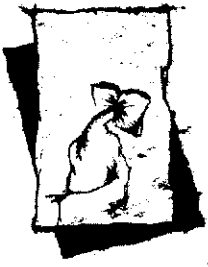
### اقسام دلالت

اصولیان، ملاک معنا را «وضع» دانسته‌اند. لفظ را به عنوان «دال» و معنا را به عنوان «مدلول» در نظر گرفته‌اند. از آنجا که دال بر مدلول دلالت می‌کند آن را بر چند قسم تقسیم کرده‌اند:

۱. دلالت تصویری: عبارت است از انتقال ذهن از لفظ به معنای آن، به محض صدور لفظ از گوینده. علم به وضع و قرارداد لفظ برای معنای خاص موجب تحقق این دلالت می‌شود. چه لفظ را فردی دیوانه و بی‌شعور بیان کرده باشد و چه فردی با شعور فرق نمی‌کند. فقط علم به معنای واژگان و هیئت ترکیبی آن در تحقق این دلالت دخالت دارند. وقتی گفته می‌شود که «چه بچه بی تربیتی!» الفاظ «چه»، «بچه»، «بی تربیت» و نحوه ترکیب آنها، معنایی را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند. زبان‌شناسان به این نوع دلالت معنای سمانتیک *Semantic Meaning* می‌گویند.

۲. دلالت تصدیقی که همان مقصود گوینده یا مراد متکلم است. گوینده با بیان عبارات خود قصد بیان مطلب خاصی را دارد. این نوع دلالت را بر دو نوع دانسته‌اند:

الف = دلالت تصدیقی استعمالی، که به آن اراده استعمالی و دلالت تضمینی هم گفته‌اند. در این نوع دلالت، متکلم همان معنایی را که مخاطب از الفاظ می‌فهمد به او انتقال می‌دهد. متکلم مطابق عرف عقلاء و وضع واضع سخن می‌گوید، چرا که اراده گوینده در معنای الفاظ مفرد و ترکیب آنها دخالت ندارد. الفاظ برای معنای واقعی وضع شده‌اند، چه اراده متکلم به آن تعلق بگیرد و یا نگیرد. اراده متکلم نه به عنوان «شرط» و نه به عنوان



«جزء» در آن هیچ گونه دخالتی ندارد.<sup>۳</sup> و اگر گوینده بخواهد معانی دیگری را از الفاظ مراد کند باید قرینه متصله‌ای را ارائه دهد.

ب = دلالت تصدیقی جدی یا اراده و مراد جدی: در اراده استعمالی ممکن است متکلم در مقام هزل باشد، نه جد، اما در این نوع دلالت، اراده جدی متکلم مراد است. با استفاده از سیره و بنای عقلاء می‌توان ثابت کرد که اراده جدی متکلم همان اراده استعمالی است، مگر آنکه قرینه‌های منفصله‌ای وجود داشته باشد که خلاف آن را ثابت کند. در علم اصول دلالت لفظ بر معنا به صورت زیر نیز تقسیم شده است:

۱. دلالت مطابقی: مراد همان موضوع له لفظ است، لفظ بر معنای مطابقی دلالت می‌کند.  
۲. دلالت التزامی: لفظ از لوازم معنای مطابقی حکایت می‌کند. مدلول در این حالت، مدلول التزامی است. در علم اصول دلالت تضمینی را هم جزو دلالت التزامی به شمار آورده‌اند.

مدلول التزامی خود بر دو قسم است:

الف = مدلول التزامی بالمعنی الاخص: در این حالت مدلول جنبه عمومی دارد و برای همگان خواه عرف عام یا عرف خاص روشن است.

ب = مدلول التزامی بالمعنی الاعم: در این حالت مدلول جنبه شخصی دارد و با یک سلسله قرائن و شواهد، مراد گوینده شناخته می‌شود. تعدد و تکرار معانی در مدلول التزامی بالمعنی الاعم قابل پذیرش است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

### مقایسه با دیدگاه زبان‌شناسان

در مباحث معناشناسی در زبان‌شناسی جدید اگر معنای جمله‌ای را مستقل از گوینده و شنونده و شرایط حاکم بر آن در نظر بگیریم به آن sentence meaning می‌گویند. برای مثال جمله «در باز است» با توجه به واژه‌های به کار رفته در آن، معنای ثابت و خاصی را به شنونده منتقل می‌کند. و می‌توان آن را مدلول مطابقی به اصطلاح اصولیین دانست. اما گاه گوینده با توجه به شرایط و موقعیت خود و شنونده و یا محیط، معانی دیگری را نظر می‌گیرد. برای مثال مرادش آن است که شنونده بلند شود و «در را ببندد» و یا «بیرون برود» و یا «رفتاری از خود نشان ندهد که از بیرون دیده شود». در این حالت که معنا مستقل از گوینده و شنونده و شرایط حاکم بر بیان جمله نیست یعنی معانی وضع شده برای صرف

واژگان نیست به آن معنی گوینده Speaker meaning می‌گویند. این اصطلاح را می‌توان همان مدلول التزامی بالمعنی الاعم اصولیین به شمار آورد که اکثر معانی در آن نهفته است.<sup>۴</sup>

برای مثال وقتی که قرآن می‌فرماید: «ان ربک لبالمرصاد» / کلمه مرصاد از واژه رصد گرفته شده و به معنای مراقبت نمودن است. با توجه به معانی واژگان به کار رفته معنی مطابقی آیه این است که همانا پروردگار تو مراقب است. اما مدلول التزامی آیه عبارت است از پرهیز از سبک شمردن و غفلت از فرمان الهی، چرا که لازمه معنای مراقبت، عدم کوتاهی و غفلت از دستورهای خداوندی است.

### مقایسه با دیدگاه هرش

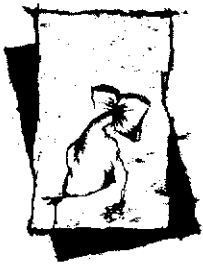
برخی از فیلسوفان طرفدار هرمنوتیک مانند هرش معنا را تابع قصد و نیت مؤلف دانسته‌اند. به بیان دیگر وی قصد مؤلف را همان معنای کلام (مدلول تصویری) به شمار آورده است. چنان که می‌گوید:

«مفسران در درک خود از متن باید کاملاً مطیع خواست مؤلف باشند، زیرا معنای کلام او همان معنایی است که مؤلف خواهان انتقال آن است.»<sup>۵</sup>

بر خلاف نظریه هرش، اصولیین ما بر این عقیده‌اند که:

اولاً معنا تابع وضع واضح است و لذا اگر گوینده الفاظ و جملاتی را به کار می‌برد، معنای آنها به دلالت تصویری همان معنای است که به وضع واضح تعیین شده است. یعنی عبارت صرفنظر از قصد مؤلف دارای معنای خاصی است، چرا که گاه گوینده سخنی را بر زبان جاری می‌سازد و مرادش مطلب خاصی است، در حالی که شنونده مطلب دیگری از آن می‌فهمد و این مطلب نشانگر آن است که قصد مؤلف مساوی با معنای کلام نیست. ثانیاً: اگر گوینده بخواهد از واژگان به کار رفته معنای دیگری را غیر از وضع واضح مراد کند باید قرینه بی‌آورد. در دلالت تصدیقی استعمالی، قرینه متصله و در دلالت تصدیقی جدی قرینه منفصله را مطرح کرده‌اند.

ثالثاً با تقسیم مدلول به مطابقی و التزامی بالمعنی الاخص و التزامی بالمعنی الاعم، آنجا که گوینده معنای خاصی را در نظر می‌گیرد، آن را مربوط به مدلول التزامی بالمعنی الاعم دانسته‌اند و با این تقسیم‌بندی دقیق در مورد رابطه لفظ با معنا حکم کلی صادر نکرده‌اند.



## ملاک معناداری الفاظ

الفاظ ابزار تفهیم و تفاهم انسانها هستند. برای اینکه تفاهم صورت بگیرد باید الفاظ معنادار باشند. حال سؤال این است که چرا لفظی دارای معناست؟ مگر نه این است که ممکن است الفاظی از دهان ما خارج شود که بی معنا باشد؟ چه چیزی یک لفظ را معنادار می‌سازد. قبل از بیان نظریه‌های مختلف باید به این نکته اشاره کرد که در تفکر اسلامی به معنی لفظ و مدلول، موضوع له گفته می‌شود. یعنی آن چیزی که لفظ برای آن وضع شده است.

برخی از اندیشمندان مانند ویلیام. پ. آلستون مجموع نظریه‌های معنا را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

الف = نظریه مصداقی یا حکایی معنا

ب = نظریه مفهومی یا ایده‌ای معنا

ج = نظریه رفتارگرایانه معنا

در اینجا به نظریه‌های مختلف معنا به اختصار اشاره می‌شود:

۱. لفظی دارای معناست که نمودار موضوع له باشد. یعنی کلمه‌ای معنادار است که مدلول یا موضوع له داشته باشد. این مطلب درست است، اما در مورد این نظریه برخی سؤالات مطرح است. از جمله آنکه واقعیت موضوع له چیست؟ آیا مراد واقعیت ذهنی است یا خارجی؟

۲. پوزیتیویست‌ها معتقدند که لفظی دارای معناست که بر یک موضوع له خارجی دلالت کند. حقیقت خارجی، معنای لفظ است. اگر لفظی دارای موضوع له عینی نباشد آن لفظ بی معناست و لذا مفاهیم اخلاقی و واقعیات ماورای طبیعی نظیر خدا، روح و ملائکه را بی معنا می‌دانند، چرا که این الفاظ حاکی از هیچ واقعیت عینی نیستند. به بیان دیگر موضوع له این الفاظ در خارج وجود ندارد، چرا که اگر وجود می‌داشت با ادراک حسی قابل تجربه می‌بود.

این نظریه در تحولات خود به صورتهای دیگر درآمده است:

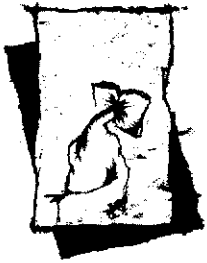
الف = نظریه تحقیق‌پذیری Theory of verification: طبق این نظریه معیار معنادار بودن یک لفظ با یک قضیه تحقیق‌پذیری تجربی است. اگر بتوانیم سخن خود را به صورت تجربی اثبات کنیم معنادار خواهد بود. به زعم طرفداران این نظریه، معیار معنادار بودن کلام



اثبات‌پذیری آن است. و اگر دلایلی برای اثبات اظهارات ما وجود نداشته باشد الفاظ یا عبارات معنادار نخواهند بود. بر این نظریه اشکالات چندی وارد شده است. از جمله آنکه اگر وسیله‌ای برای اثبات تجربی برخی از واقعیات نداشته باشیم چه باید بکنیم. برای مثال اگر کسی اظهار کند که در کرهٔ مریخ کوههای آتشفشان وجود دارد، چون اکنون وسیله‌ای برای اثبات آن نداریم، آیا این قضیه بی‌معناست؟ از همین جاست که برخی از فیلسوفان به جای اصل تحقیق‌پذیری، اصل قابلیت تأیید تجربی *verifiability* را مطرح کرده‌اند. یعنی همین که قضیه‌ای امکان تأیید یا تکذیب را داشته باشد کافی است.

این اصل نیز مورد انتقاد واقع شده، چرا که از عهدهٔ توجیه قضایای کلی بر نمی‌آید. ب. نظریه ابطال‌پذیری *Theory of falsification*: کارل پوپر که از طرفداران این نظریه است در ابتداء میان قضایای علمی و غیرعلمی فرق قائل شده است. قضایای دینی، اخلاقی، فلسفی و حقوقی غیرعلمی‌اند. قضایای علمی معنا دارند و ملاک معناداری آنها نیز ابطال‌پذیری *falsibility* است. اگر یک قضیه علمی قابلیت نقض را داشته باشد معنادار است. از جمله نقدهایی که بر این نظریه شده این است که قضایایی را می‌توان سراغ گرفت که با وجود عینی بودن نمی‌توان آنها را نقض کرد. برای مثال مرغی به نام *دَدُو* *dado* تا دو قرن پیش وجود داشته است، اما بر مبنای ابطال‌پذیری نمی‌توان آن را نقض کرد، لذا ابطال‌پذیری معیاری برای علمی بودن آن نخواهد بود.

۴. نظریه توصیفی *Description Theory*: برتراند راسل که از طرفداران این نظریه است معنای لفظ را همان اشیای عینی و خارجی می‌داند. از نظر وی اگر الفاظ و حتی قضایای ما دلالت بر وجود خارجی نکند بی‌معنا خواهد بود. برای مثال اگر کسی بگوید: پادشاه فرانسه طاس است؛ این قضیه بی‌معناست. زیرا حکومت فرانسه پادشاهی نیست. در این مثال چون مدلول وجود ندارد، دال هم وجود ندارد. به بیان دیگر هیچ گونه دلالتی موجود نیست. طبق این نظریه نمی‌توان دالی داشت که مدلول خارجی نداشته باشد. برای مثال الفاظی چون اجتماع نقیضین و اجتماع ضدین بی‌معنا هستند، زیرا هیچ کدام وجود خارجی ندارند. این نظریه مورد انتقاد برخی از فیلسوفان قرار گرفته است. از جمله آنکه: الف = برخی از اشیاء که وجود خارجی دارند به چند معنا توصیف می‌شوند، یعنی واقعیت خارجی واحد است، اما معانی آن مختلف است. فرگه *ferage* این مثال را مطرح می‌کند که سیاره زهره‌ی واحد است، اما آن را به دو معنا توصیف می‌کنیم. یکی به



معنای ستاره صبح و دیگری ستاره عصر. از همین جاست که فرگه می گوید یک مدلول دارای دو معناست.<sup>۷</sup>

ب = ممکن است که واقعیت خارجی از میان برود، اما معنای آن در ذهن باقی بماند. برای مثال یک بنای باستانی نابود شود، اما معنای آن در ذهن از میان نرود.

ج = برخی از واقعیات، وجود خارجی ندارند، اما معنای آنها را درک می کنیم، مانند سیمرغ که وجود خارجی ندارد یا مفاهیمی چون اجتماع نقیضین و شریک الباری که در خارج هیچ گونه واقعییتی ندارند، اما دارای معنا هستند.

۵. نظریه مفهومی Concept Theory: طبق این نظریه تصورات ذهنی، موضوع له الفاظ می باشد. یعنی الفاظ به یک سلسله مفاهیم و تصورات دلالت می کنند. این نظریه می تواند از معناداری مفهومی دفاع کند که مصداق خارجی ندارند. مثل اجتماع نقیضین. البته در مورد این نظریه هم سوالات چندی مطرح است. از جمله آنکه این گونه مفاهیم از کجا به دست می آیند؟ آیا میان این مفاهیم و اشیاء خارجی رابطه و نسبتی برقرار است یا نه؟  
۶. نظریه علی Causal Theory: برای تبیین این نظریه به دو مثال زیر توجه کنید.

الف. این ابر به معنای باران است.

ب. لفظ purolia به معنای باران است.

در جمله اول، «ابر» به معنای علت باران است. در جمله دوم همین معنا به صورت دیگری استعمال شده است. یعنی لفظ purolia دلالت بر باران می کند. و در هر دو عبارات معنا واحد است و رابطه علی میان لفظ و معنا برقرار است.

اشکال این نظریه این است که در تفاهمات انسانی جبر را حاکم می سازد. در حالی که انسانها با اختیار خود الفاظ را به کار می برند. به بیان دیگر در به کارگیری لفظ انسان دارای قصد است و الفاظ در صورتی معنا پیدا می کنند که قصد و اراده ای در به کارگیری آنها وجود داشته باشد.

«در فلسفه اسلامی و علم اصول هم گفته اند که آیا الفاظ موضوع از برای خود معناست، حتی اگر گوینده آن را قصد نکرده باشد، یا الفاظ موضوع از برای معنای ای است که گوینده آن را قصد کرده است. عبارات «من اینجا ایستاده ام» یا «این لیوان در اینجا است» هنگامی معنا دارد که گوینده قصد کرده باشد تا معنایی را نشان دهد.

در سخنان ابن سینا و خواجه نصیر این مطلب وجود دارد که الفاظ هنگامی دلالت

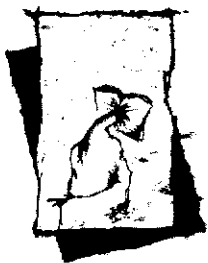
بر معنا دارند که قصد در آن وجود داشته باشد. به بیان دیگر لفظ دلالت بر موضوعی می‌کند که در آن قصد باشد و لفظی که در پس آن قصد خاصی نباشد دلالت بر معنا نمی‌کند و مانند سخن طوطی بی‌معناست.<sup>۸</sup>

۷. نظریه تصویری Picture Theory: ویتگنشتاین در دوره اول فعالیت‌های فلسفی خود این نظریه را مطرح کرد. از نظر وی، هنگامی زبان می‌تواند واقعیت را نشان بدهد که میان جمله و واقعیت امر مشترکی وجود داشته باشد. در جمله، اسمهایی وجود دارد که ما به ازای آنها در خارج وجود دارد. در واقع جملات، تصویری از واقعیات هستند. در واقع هم اسامی، مدلولهایی در خارج دارند و هم جمله از واقعیات عالم خارج حکایت می‌کند. برای آنکه جمله بتواند به تصویر واقعیات بپردازد باید الفاظ به صورت خاصی کنار هم قرار بگیرند. ویتگنشتاین به یک زبان خاص کاری ندارد، بلکه به ساخت منطقی آن توجه دارد. واژه‌هایی چون و، یا، اگر و... قابلیت‌های منطقی Logical constants هستند که در معنادار ساختن جملات دخالت دارند، چرا که اینها جمله‌های ابتدایی را به یکدیگر پیوند می‌زنند.<sup>۹</sup>

طبق این نظریه ساخت جهان، ساخت زبان را تعیین می‌کند و سخنی با معناست که از واقعیت حکایت کند.

۸. نظریه کاربردی The use Theory: ویتگنشتاین در دوره دوم فعالیت‌های فلسفی خود، نظریه تصویری معنا را کنار گذارد و به نظریه کاربردی اعتقاد پیدا کرد. طبق این نظریه، برای آنکه تصویر درستی از زبان داشته باشیم باید به کاربرد آن در زندگی روزمره توجه کنیم. واژه‌ها دارای کاربردهای مختلف هستند، اما در همین حال شباهت خانوادگی family resemblance با یکدیگر دارند. برای تبیین این مطلب وی مسئله بازیها را مطرح می‌کند. همان‌گونه که در میان بازیهای مختلف یک سلسله شباهتها وجود دارد، میان کاربردهای الفاظ نیز یک سلسله شباهتها موجود است.

اگر در هر موردی مشترکات ذاتی معینی وجود داشته باشد می‌توان عنوان بازی را بر آنها اطلاق کرد. کاربردهای مختلف زبان هم به این جهت است که ما از آنها برای مقاصد گوناگون استفاده می‌کنیم. در هر یک از فعالیت‌های علمی، فلسفی، هنری و دینی زبان به شیوه خاصی به کار می‌رود. و به بیان دیگر هر یک از این موارد دارای بازی زبانی خاص هستند. چون میان زبان و بازی مشترکاتی وجود دارد، لذا کلمه بازی را بر زبان اطلاق



می‌کند. برای مثال هم در زبان و هم در بازی، نظم و قواعدی خاص حاکم است و در هیچ یک از این دو نمی‌توان دلخواهی عمل کرد.

از نظر ویتگنشتاین زبان یک پدیده اجتماعی است و الفاظ نیز در ظرف جامعه معنا پیدا می‌کنند. معیار معناداری الفاظ معیاری اجتماعی است که همان استعمال باشد، نه فردی. معنای واژه‌ها وابسته به یک فرد خاص نیست.

خلاصه از نظر ویتگنشتاین آنچه که موجب معناداری الفاظ می‌شود استعمال است. برخی از بزرگان<sup>۱۰</sup> نظریه ویتگنشتاین را همان نظریه آخوند خراسانی دانسته‌اند که در کتاب «کفایة الاصول» مطرح شده است. آخوند خراسانی در ابتداء به تقسیم الفاظ می‌پردازد و آنها را به دو قسم اسم و حرف تقسیم می‌کند. یعنی برخی الفاظ معنای اسمی دارند و برخی معنای حرفی. اسمی به صورت مستقل استعمال می‌شوند، اما حروف در معنای غیر مستقل به کار می‌روند.

۹. نظریه رفتارگرایانه: برخی معنا را همان واکنش مخاطب در برابر الفاظ یا شرایطی که موجب تحریک متکلم می‌شود دانسته‌اند. روان‌شناسانی چون کارل آسگود و فیلسوفان رفتارگرایی چون موریس معتقدند که معنا تابعی از تأثیراتی است که کلام در مخاطب ایجاد می‌کند.

اشکالاتی چند بر این نظریه وارد شده است. از جمله آنکه گاه یک لفظ در شرایط مختلف پاسخهای متفاوت را در مخاطب ایجاد می‌کند. بنابراین چگونه می‌توان لفظی را که تاثيرات متعدد دارد دارای معنای واحد دانست. ممکن است لفظ واحد چند رفتار را در مخاطبان ایجاد کند یا یک رفتار به وسیله چند لفظ مختلف پیدا شود. چامسکی از جمله نقادان این نظریه است.

۱۰. نظریه فعل گفتاری Theory of speech Act: آستین معتقد است که کار متکلم صرفاً تاثيرگذاری بر مخاطب نیست، بلکه او کاری را که مرادش می‌باشد انجام می‌دهد. مانند آنکه وی یا از مخاطب سؤال می‌کند یا مطلبی را به او گزارش می‌دهد. با این بیان معنا تابعی از فعل گفتاری است که متکلم انجام می‌دهد نه اظهار یک سلسله الفاظ یا تاثير بر مخاطب. برای مثال وقتی متکلم به مخاطب می‌گوید «در را باز کن» علاوه بر آنکه بر مخاطب تاثير می‌گذارد، از او چیزی را هم تقاضا می‌کند و همین طلب معنای کلام است.<sup>۱۱</sup>

در نقد این نظریه باید گفت که آستین معنا را همان اراده جدی متکلم دانسته است، در حالی که گاه این اراده خلاف اراده استعمالی است و همین امر موجب می‌شود تا معنا تابع مراد و قصد متکلم باشد و با تغییر اراده او تغییر کند، بنابراین معنا تابع فعل گفتاری نیست، بلکه فعل گفتاری نیازمند به معناست.

### تعیّن معنا

اصولیین برای شناسایی تعین مدلول تصویری و راز تعین مدلول تصدیقی به بررسی اقسام وضع و اقسام لفظ پرداخته‌اند. از نظر آنها وضع بر دو قسم است:

الف = وضع تعین = واضع لفظ را برای معنای خاصی قرار می‌دهد. معنا نیز در ظرف معین تعین پیدا می‌کند، زیرا واضع، لفظ را برای معنای معینی وضع می‌کند، نه برای معنایی غیر معین. واضع در ذهن خود معنایی ثابت و معین دارد که برای لفظ خاصی آن را تعیین می‌کند. به بیان دیگر در وضع تعینی موضوع له متعین است.

ب = وضع تعینی = لفظ بر اثر کثرت استعمال برای معنایی خاص وضع می‌شود. در این قسم نیز معنا تعین دارد. یعنی در این نوع وضع هم موضوع له متعین است.

اقسام لفظ: لفظ از نظر دلالت بر معنا پنج قسم است.

۱. لفظ مختص: لفظی است که بیش از یک معنا ندارد. در مقام وضع، در لفظ مختص، تعین وجود دارد. مخاطب وقتی لفظ را می‌شنود همان معنای موضوع له را تصور می‌کند.

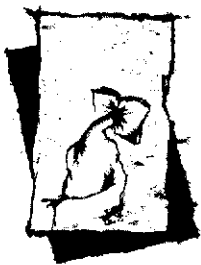
۲. لفظ مشترک: لفظی است که معنای حقیقی بسیار دارد.

۳. لفظ منقول: لفظی است که از معنای حقیقی و اولی خود به معنای دیگری منتقل می‌شود، البته مناسبت میان دو معنا لحاظ می‌شود.

۴. لفظ مرتجل: لفظ از معنای حقیقی خود به معنای دیگری منتقل می‌شود، بدون آنکه مناسبت میان آن دو معنا لحاظ شود.

۵. حقیقت و مجاز: لفظی که علاوه بر معنای حقیقی دارای معنای مجازی هم می‌باشد.

در سه لفظ مختص، مرتجل و منقول، تعین معنا علاوه بر مقام وضع، در مقام دلالت تصویری هم با شنیدن لفظ وجود دارد. در مقام دلالت لفظی در این سه قسم تعین معنایی وجود دارد. در لفظ مرتجل و لفظ منقول معنای اولی فراموش می‌شود و معنای دوم به ذهن می‌آید. دلالت لفظ بر معنای اولی نیاز به قرینه و نشانه دارد.



در مورد لفظ مشترک و حقیقت و مجاز باید گفت در مقام وضع معنای متعین وجود دارد، اما در مقام دلالت تصویری تعین نیست. به هنگام شنیدن الفاظ، همه معانی حقیقی و مجازی به ذهن خطور می‌کند.

این عدم تعین معنا در مدلول تصویری موجب نمی‌شود تا در مدلول تصدیقی نیز عدم تعین باشد. یعنی گوینده در مقام استعمال لفظ نشانه‌ای را برای تعیین معنای آن می‌دهد. در مدلول تصدیقی، قصد گوینده مراد است. یعنی گوینده لفظ را برای تفهیم معنای خاصی به کار می‌برد.

### دال و مدلول

زبان یک نوع نظام ارتباطی است که در یکطرف آن دال signifier قرار دارد و در طرف دیگر آن مدلول signified. در بحثهای مربوط به نشانه‌شناسی و زبان‌شناسی ماهیت و رابطه میان این دو اهمیت بسزایی دارد.

یکی از کهن‌ترین دیدگاهها در مورد نشانه‌شناسی زبانی مربوط به افلاطون است. وی در رساله «کراتیلوس» رابطه دال و مدلول را امری قراردادی می‌داند و در عین حال مدلول واژه موجود در زبان را که دال نامیده می‌شود پدیده‌ای مربوط به عالم خارج می‌داند. به بیان دیگر دال واژه‌ای است که بر مدلول خود. که امر عینی است. دلالت می‌کند.

«درستی واژه‌ها تابع توافق کسانی است که آنها را به کار می‌برند و از این رو فرق نمی‌کند که واژه‌ها در معانی کنونی به کار روند یا بر خلاف آنها. یعنی برای بزرگ واژه کوچک به کار می‌رود و برای کوچک واژه بزرگ.»

«ناچار باید بگوئیم که توافق و عادت یکی از علل شمول واژه‌ها بر معانی است.»

«کسی که نخستین بار واژه‌ها را ساخت، آنها را مطابق تصویری که از چیزها داشت، به وجود آورد.»

### نظریه سوسور

فردینان دو سوسور Ferdinand de Saussure هر نشانه‌ای را متشکل از یک دال - که همان تصویر آوایی یا وجود کتبی آن است - و یک مدلول. که مفهوم یا معنی آن است. می‌داند. علایم ک. ت. ا. ب. دالی است که در ذهن یک فارسی زبان مدلول کتاب را به وجود می‌آورد.

رابطه میان دال و مدلول از نظر وی اموری اختیاری است، زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که این چهار حرف باید به معنی کتاب باشد.

رابطه دال و مدلول قراردادی و اختیاری است، آن هم به این معنا که هر دالی می‌توانسته به هر مدلولی دلالت کند، اما پس از آنکه طبق وضع و قرارداد دالی به مدلول خاصی پیوند خورد و بخشی از نظام زبان شد، نوعی جبر بر کاربرد این نشانه زبانی حاکم می‌شود. از نظر سوسور دال و مدلول هر دو پدیده‌ای ذهنی هستند که به نظام زبان تعلق دارند و رابطه میان این دو یک نشانه زبانی را تشکیل می‌دهد. یک نشانه زبانی می‌تواند به یک امر خارجی ارجاع شود که به آن مصداق Refrent می‌گویند. تصور معنایی ما از واژه کتاب می‌تواند به کتابهایی که در عالم خارج وجود دارد اشاره کند که همه آنها مصداق یک نشانه زبانی به شمار می‌روند.

سوسور در این باره چنین می‌گوید:

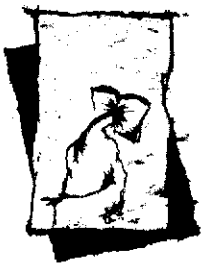
«پیوند میان صورت و معنی اختیاری است، و از آنجا که منظور ما از نشانه نتیجه کلی رابطه میان صورت و معنی است، می‌توان بسیار ساده‌تر گفت که نشانه زبانی اختیاری است.»

به این ترتیب هیچ رابطه درونی ویژه‌ای، مفهوم «خواهر» را با رشته آوایی s - r [soeur] پیوند نمی‌دهد که در فرانسه نمودار صورت آن است. این مفهوم می‌تواند با هر صورت زبانی دیگری نیز بخوبی نمودار گردد؛ تفاوت میان زبانها و گوناگونی زبانهای موجود را می‌توان در این مورد گواه گرفت ...

واژه اختیاری arbitraire یادآوری موضوعی را ضروری می‌سازد و آن اینکه نباید تصور کرد گوینده یک زبان هر صورتی را که بخواهد آزادانه انتخاب می‌کند، شخص گوینده توانایی هیچ گونه تفسیری را در نشانه‌ای که در یک جامعه زبانی جا افتاده است ندارد، بلکه باید گفت صورت نشانه بی‌انگیزه imotive است. یعنی از این نظر اختیاری است که در واقعیت هیچ گونه پیوند طبیعی با معنی ندارد.»

### دلالت تصریحی و دلالت تلویحی

نشانه‌شناسی semiologie دانشی است که به پژوهش پیرامون نظام‌های نشانه‌ای مانند زبان، رمزها code، نظامهای علامتی و غیره می‌پردازد. نشانه را علامتی دانسته‌اند که



«همواره با قصدی دایر بر انتقال معنا همراه است.»

نشانه‌شناسی دانش درک معانی است و معنی‌شناسی نیز بخشی از آن را تشکیل می‌دهد، چرا که معنی‌شناسی، مطالعه نشانه‌های زبانی یا دانش انتقال معنی از طریق زبان است. نشانه‌شناسان فردینان دو سوسور را نخستین زبان‌شناسی می‌دانند که به بحث از این دانش پرداخت. خط، آیین‌های نمادین، آداب و رسوم، علائم راهنمایی و رانندگی و... از جمله نشانه‌ها هستند. زبان نیز بخشی از نشانه‌شناسی است که در میان نظام‌های نشانه‌ای وضعیتی ویژه‌ای دارد.

برخی از نشانه‌شناسان در عین حال که قراردادی بودن نشانه‌ها را پذیرفته‌اند، آنها را بر دو دسته تصریحی *explicite* و تلویحی *implicite* یا ضمنی تقسیم کرده‌اند.

نشانه‌های تصریحی دقیقتر از نشانه‌های تلویحی هستند. واژگان فنی مربوط به نشانه‌های زبانی تصریحی و واژگان هنری مربوط به نشانه‌های زبانی تلویحی‌اند. در علوم تجربی و ریاضی عموماً دلالت‌های صریح نقش مسلط را دارند، اما در ادبیات و هنرهای گوناگون نقش مسلط را دلالت‌های ضمنی ایفاء می‌کنند.

«در دلالت صریح با مدلولی روبرویم که به صورت عینی و چنان که هست به تصور درآمده است. حال آنکه دلالت‌های ضمنی بیانگر ارزشهای ذهنی‌ای هستند که به واسطه صورت و کارکرد نشانه به آن منسوب می‌شوند. یک واژه «عامیانه»، «شاعرانه»، «علمی» و غیره و نیز یک کلام «رمزوارانه» یا «احساسی» دلالتی ضمنی به مدلول خود دارند. یک یونیفورم از یک سو دلالتی صریح به درجه و کار یک شخص و از سوی دیگر، دلالتی ضمنی بر اعتبار و اقتدار همراه با آنها دارد.»

در بحث از نشانه‌ها باید به بازی نشانه‌ها توجه داشت. مثالی می‌تواند مطلب را روشن سازد.

فلویر flaubert در داستان مادام بواری madam bovary کلاه بزرگ قهرمان خود را به کمک واژه‌ها توصیف می‌کند. در اینجا واژه‌ها نشانه‌های زبانی هستند و کلاه معنای آن. اما همین کلاه به نوبه خود در متن معنایی دارد که نشانه بدسلیقگی و موقعیت‌شناسی و عدم برخورد درست شارل با دوستانش می‌باشد. پس در اینجا کلاه به عنوان یک دال بر مدلول دیگری که نشانه‌ای غیر زبانی است دلالت می‌کند.

موقعیت‌شناسی خود دالی است که بر مدلول یا نشانه‌ای دیگر یعنی رابطه او با



«اما» دلالت می‌کند. همچنین روابط شارل با «اما» خود دالی است که از مدلول یا نشانه‌ای دیگر یعنی شکل خاصی از ازدواج حکایت می‌کند. پس در اینجا ما با بازی نشانه‌ها روبرو هستیم. و این نشانه‌ها بر دو نوع زبانی و غیرزبانی قابل تقسیم است. واژه کلاه یک نشانه زبانی است و مدلول تصویری و تصدیقی خاصی دارد، اما وقتی که این کلاه در متن، نشانه موقعیت‌شناسی و بدسلیقگی شارل تلقی می‌شود با یک نشانه غیرزبانی روبرو می‌شویم. در مورد اول، نشانه ما زبانی و تصریحی است، اما در مورد دوم، نشانه ما غیرزبانی و تلویحی است و برای یافتن معنای آن باید به بافت متن توجه کرد. مثال زیر این مطلب را روشنتر می‌سازد.

«چکمه نقره‌ای که بر سر در یک مغازه کفافی دیده می‌شود، طرح یک چکمه در یک کاتالوگ کفش، چکمه نظامی، آرم سواره نظام و غیره، همگی به یک رمزگان تعلق دارند. در برابر چکمه پسرعمو گونتران که فکر می‌کنید یک کشاورز اشراف زده است؛ چکمه پسر سرایدار که عضو یک باند تبه‌کاری است؛ چکمه زن ساکن در طبقه پنجم که در خانه خود «سوارکاری» می‌کند و غیره، گونه‌های یک نظام هرمنوتیکی نهانی هستند که در فرهنگ ما «چکمه» را با اندیشه «اعتبار اجتماعی»، «تسلط»، «مردانگی» و غیره تداعی می‌کند...»

در مثالهای فوق پیام دو سطح معنایی دارد: یکی معنای فنی و تصریحی و دیگر معنای تلویحی و تاءویلی. اگر معنای تلویحی مورد توافق افراد و یا گروه‌های خاصی قرار گیرد برای آنها جنبه فنی و تصریحی به خود خواهد گرفت. مانند مصطلحات عرفانی که هرچند برای افراد عادی جنبه تلویحی دارد، اما برای عارفان در یک نظام عرفانی جنبه تصریحی دارد. در واقع اصطلاحات عرفانی در زبان عرفانی قراردادی شده است. از همین جاست که باید گفت تلویحی بودن نشانه‌ها نسبی است. اگر یک هنرمند یا یک شاعر از واژگان و نشانه‌هایی استفاده کند که قراردادی شده‌اند هر چند زبان آن اثر زبان متعارف نیست، اما یک زبان خاص است که درک معنای آن برای مخاطب میسر است. مشکل آن جاست که در یک اثر از رمزگان هنری غیرقراردادی شده استفاده شود که گاه درک معنای آن بسیار دشوار است.

## بارایدنولوژیک واژه‌ها

باختین Bakhtin زبان را به مثابه یک پدیده اجتماعی در نظر می‌گیرد. الفاظ، نشانه‌هایی هستند که در شرایط مختلف اجتماعی و تاریخی و طبقات گوناگون، معانی و مفاهیم متفاوتی پیدا می‌کند. زبان واحدی ثابت نیست، بلکه با تغییر شرایط اجتماعی دگرگون می‌شود.

نه تنها الفاظ که زبان یک متن نیز معنای انتزاعی ندارد، بلکه حاصل نوعی ایدئولوژی است. در هر جامعه‌ای طبقه حاکم سعی می‌کند تا معانی کلمات را محدود کند و در جهت منافع خود از آنها بهره‌برداری کند.

«معنای یک واژه تلفظ شده، به صرف تحقق خود، در تاریخ شرکت می‌ورزد و امری تاریخی می‌شود. بدین ترتیب پسافرمالیسم نشان دهنده دو وجه تغییر در مفهوم ادبیات است: از یک سو به حساب آوردن جایگاه فاعل در سخن و شکل‌گیری آن در پیوند با دیگری، از سوی دیگر به حساب آوردن ایدئولوژی در مقام عنصر درون ذاتی معنا...»

«واژگان با اتبوهی از تارهای ایدئولوژیکی بافته شده‌اند و بود تمام مناسبات اجتماعی را همه عصرها تشکیل می‌دهند. واژه محیطی را تشکیل می‌دهد که جایگاه تمرکز کمی و آرام دگرگونیهایی است که هنوز نه فرصت دستیابی به یک کیفیت ایدئولوژیکی جدید را داشته‌اند و نه فرصت ایجاد یک صورت ایدئولوژیکی نو و کامل را.»<sup>۲۱</sup>

در واقع باختین یکی از منتقدان سوسور است، چرا که از نظری سوسور زبان را موضوعی خنثی و ایستا در نظر گرفته است. اما باختین الفاظ را در چارچوب بافت کلامی خود معنا می‌کند و آن را فعال می‌داند، نه انفعال‌ناپذیر.

در مورد رابطه میان زبان و ایدئولوژی و شرایط اجتماعی برخی از محققان این مثال را ذکر کرده‌اند که واژه gentil در قرون وسطی به معنای فرد اشرافی و با فضیلت و مودب بوده است که امروزه آن کاربرد را ندارد یعنی معادل واژه امروزی genteel نیست. واژه nice که در گذشته به معنای تنبل، احمق و شهوانی به کار می‌رفته با پیدایش سرمایه‌داری صنعتی و طبقه حاکمه بورژوا، جایگزین واژه gentile شده است. البته کلمه nice مفهوم دموکراتیک هم پیدا کرده که در واژه gentile موجود نیست. nice هم فاقد معنای اشراف منشانه واژه جنتیل است. جنتیل جنبه فئودالی و nice جنبه بورژوایی و دموکراتیکی پیدا کرده است.<sup>۲۲</sup>

باختین معتقد است که زبان باید به عنوان پدیده‌ای گفت و شنودی در نظر گرفته شود. مطالعه هر نوع نشانه‌ای از جمله نشانه‌های زبانی باید در ارتباط با گروهها و طبقات مختلف اجتماعی و گفت و شنودهایی که میان آنها برقرار می‌شود مورد مطالعه قرار گیرد تا بار معنایی واژه‌ها مشخص شود. از نظر باختین، مخاطب، لااقل مخاطبی که نویسنده در ذهن خود ترسیم می‌کند. در روند معنادهی اثر مؤثر است. هیچ سخنی را نمی‌توان فقط به گوینده آن نسبت داد، زیرا هر سخنی حاصل کنش متقابل میان گوینده و شنونده، بویژه افراد همسخن است.

«گفتار را نمی‌توان فقط مشغله گوینده قلمداد کرد. گفتار حاصل ارتباط متقابل گوینده با شنونده است و گوینده پیشاپیش واکنش شنونده را در فعالیت کلامی خود دخالت می‌دهد.

گفتار در فرآیند بین دو فرد اجتماعی ساخته می‌شود و اگر همسخن و مخاطب واقعی در صحنه حاضر نباشد، گفتار با پیش فرض یک مخاطب، در لباس فرد متعارف گروهی اجتماعی که گوینده بدان متعلق است، آغاز می‌شود. سخن پیوسته به سوی فردی که مورد خطاب قرار می‌دهیم به سوی شخصیت مورد خطاب متوجه است.»<sup>۲۳</sup>

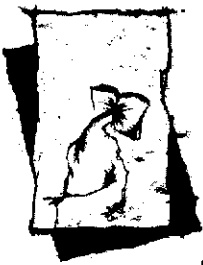
از نظر باختین نیل به خود آگاهی نیز مستلزم وجود مخاطب است، یعنی نگاهی که دیگری بر ما می‌اندازد. چنانکه می‌گوید:

«من برای دست یافتن به خود آگاهی می‌کوشم به نوعی با چشمان انسانی دیگر، با چشمان نماینده‌ای دیگر از گروه اجتماعی یا طبقه‌ام به خود بنگرم. محتوای ذهن و روان سراپا ایدئولوژیکی است: از اندیشه مبهم و چارچوب ناروشن و نامعین تا نظام فلسفی و نهاد سیاسی پیچیده، با سلسله پیوسته از پدیده‌های ایدئولوژیکی. و در نتیجه، جامعه شناختی روبرو هستیم.»<sup>۲۴</sup>

در تحلیل مطالب باختین باید به چند نکته توجه کرد:

۱. اینکه زبان دچار دگرگونی می‌شود مطلبی بدیهی است و زبان‌شناسان بخوبی درباره آن بحث کرده‌اند، عوامل تغییر آن نیز صرفاً عوامل ایدئولوژیکی و شرایط اجتماعی نیست، با وجود این، همه الفاظ دچار دگرگونی نمی‌شوند. معانی برخی از واژه‌ها ثابت باقی می‌ماند.

۲. هنگامی که یک واژه بر یک شیء خارجی وضع شود، ممکن است که دانش مادر مورد



آن واقعیت خارجی کم و زیاد شود، یعنی متخصصان مطالب بسیاری در مورد مصداق یا مدلول آن واژه پیدا کنند، اما ملاک وضع، اوصافی است که عموم از آن مصداق درک می کنند نه توصیفات متخصصان. و به این مطلب در بحث از آراء راسل و کرییکی اشاره شده است.

۳. برخی از واژه ها می توانند بار ایدئولوژیک داشته باشند نه همه آنها. الفاظ سنگ و چوب و در و دیوار بر مصادیق خاصی دلالت می کنند، اما الفاظی چون حق، آزادی و عدالت با توجه به ایدئولوژیهای مختلف می توانند بار معنایی خاص را پیدا کنند. به بیان دقیقتر ممکن است مکتبی مصداق عدالت را در یک چیز بداند و مکتب دیگری در چیز دیگری.

۴. هر چند که برخی از واژه های می توانند از بار ایدئولوژیک خاصی برخوردار باشند، برای مثال آزادی از نظر مارکیستها معنایی دارد که لیبرالیستها اصلاً به آن معنا اعتقاد ندارند، اما با توجه به نظام فکری این دو مکتب می توان مراد هر یک را از آزادی دریافت. اصولاً با توجه به بافت و بررسی های فکری و در صورت لزوم پژوهشهای تاریخی و اجتماعی می توان به معانی واژه هایی پی برد که گوینده نه در معنای وضعی، بلکه به معنای خود خواسته به کار می برد.

### دریدا و عدم تعیین معنا

دریدا این عقیده را که نشانه ها بر معنی دلالت می کنند ناشی از تأثیر مابعدالطبیعه مبتنی بر تفکر غرب می داند، چرا که این مابعدالطبیعه بر اساس دوقطبی انگاری مفاهیم بنا شده است. برای مثال می توان از قطبهای خدا و طبیعت، روح و جسم، ذهن و عین، دال و مدلول، گفتار و نوشتار سخن گفت. میان این زوجهای دوقطبی نیز تقابلی برقرار است. به نظر دریدا در تفکر غربی همواره گفتار بر نوشتار ترجیح داشته، در حالی که از نظر او نوشتار بر گفتار مقدم است. اگر در گذشته گفتار بر نوشتار ترجیح پیدا کرده به این علت بوده که در گفتار دو طرف مکالمه یعنی گوینده و شنونده حضور دارند و همین حضور، کلام را معنادار می سازد، اما در نوشتار حضور به غیاب تبدیل می شود و متکلم دیگر با مخاطب خود تماس ندارد. و بعلاوه در گفتار نشانه های آوایی به طور مستقیم بر اشیاء دلالت دارند و جانشین مستقیم آنها هستند، اما در نوشتار، نشانه های مکتوب جایگزین

نشانه‌های آوایی شده و بر آنها دلالت می‌کنند. با این بیان گفتار نشانه اشیاء و نوشتار نشانه نشانه‌هاست و به همین جهت ما را از معنا دور می‌سازد. دریدا به این نوع نگاه، کلام محوری logoceterism نام می‌نهد.

از نظر او گفتار و نوشتار در غیاب موضوع قرار دارند. با این تفاوت که گفتار جانشین موضوع و معنی و نوشتار جانشین جانشین موضوع و معنی می‌شود. از نظر وی نشانه‌های زبانی دال‌هایی نیستند که بر اساس وضع و قرارداد بر مدلولهای معین دلالت کنند.

از نظر او میان دال و مدلول رابطه‌ای برقرار نیست. ساختار متن نیز دال بدون مدلول است و لذا متن هیچ‌گاه معنای نهایی ندارد. در واقع دریدا به عدم تعیین معنا اعتقاد دارد، یعنی الفاظ و مفاهیم هیچ‌گاه دارای معنای ثابتی نیستند.

از نظر وی علاقه میان دال و مدلول نه امر وضعی و قراردادی که کاملاً جنبه شخصی و ذهنی است و هرکس بر حسب دریافت خود می‌تواند تناسبی را میان آنها برقرار سازد. به بیان دیگر معنی تولید می‌شود، نه آنکه از قبل وجود داشته باشد.

سوسور بر این اعتقاد است که نشانه‌ها ماهیتی قراردادی و متمایز از یکدیگر دارند، و لذا هر کدام دارای معنایی معین هستند. به بیان دیگر وی از نظریه تعیین معنا دفاع می‌کند و اینکه نشانه‌های زبانی، آواها و اصواتی هستند که بیانگر معنای می‌باشند، اما دریدا از بازی آزاد نشانه‌ها سخن می‌گوید و این که تقابل واژه‌ها و بازی نشانه‌ها تا بی‌نهایت ادامه دارد و معنا همیشه به تأخیر و تعویق می‌افتد.<sup>۲۵</sup>

دریدا با نقد مفهوم دلالت، زنجیره بی‌نهایت دال‌ها را پراکندگی یا افشانش disemination می‌نامد. پراکندگی، نشانه عدم تحقق بی‌پایان معناست و این مفهوم غیر از چند معنایی است، زیرا در چند معنایی مدلول، معانی متعدد دارد، اما در حالت افشانش، مدلول معنای خاصی ندارد و به گفته دریدا «بذر بیهوده افشانده می‌شود».<sup>۲۶</sup>

به زعم وی متن را نمی‌توان مجموعه‌ای از گزاره‌ها تلقی کرد که با خواندن آن می‌توان به معنای نهایی آن پی برد، بلکه در جریان عمیق خواندن، هر بار معنای بسیاری از سوی خواننده آفریده می‌شود و هیچ‌گاه نمی‌توان در عمل خواندن به معنای نهایی آن دست یافت.

با حذف مدلول، زبان خلاقیت می‌یابد، آن هم خلاقیتی که از خلاقیت ذهنی گوینده و



خواننده متمایز است. در مواجهه با زبان، نویسنده و خواننده باید خود را رها سازند، چرا که در حالت افشانش و پراکندگی معنا، زبان قانون گریز و غیر قابل پیش بینی می شود. دریدا مانند سوسور معتقد است که آواها فقط ابزاری هستند که عناصر زبان را محقق می سازند، نه آنکه فی نفسه به زبان تعلق داشته باشند؛ با توجه به این اصل که نظام زبان از افتراقها تشکیل شده است، این نتیجه را می گیرد که هیچ عنصری در گفتار و نوشتار به مثابه یک نشانه عمل نمی کند. تمایز میان دال و مدلولها مربوط به نقشی است که در کلام ایفاء می کنند. اگر دالی بر مدلولی دلالت کند خود آن مدلول به عنوان یک دال می تواند بر مدلول دیگری دلالت کند. به طور مثال برای معنای واژه «بوم» به فرهنگ لغت رجوع کنیم و با کلمه «مرز» به عنوان معنا و مدلول آن روبرو می شویم، اما همین کلمه مرز به عنوان یک دال در جای دیگری از همین فرهنگ معنا می شود. از همین جاست که دریدا بر سوسور ایراد می گیرد که وی بازی دالها را محدود دانسته و به مدلول متعالی signified transcendental می رسد. یعنی مدلولی که به دال دیگر اشاره نمی کند و در زنجیره نشانه ها توقف حاصل می شود.

در واقع از نظر دریدا تمایز دال و مدلول جنبه موقتی و کارکردی دارد، نه جوهری و هر مدلولی به نوبه خود می تواند دال به شمار آید. و ما در بحث از دلالت تصریحی و تلویحی به نمونه ای از بازی نشانه ها اشاره کردیم.

نظریه دریدا با چند اشکال اساسی روبروست:

۱. به زعم برخی از زبان شناسان ساخت بسیاری از زبان ها «تحت تأثیر اشارات بالقوه دالهای مختلف نیست.»<sup>۲۷</sup>

اگر بازی دالها را به معنای دلالت نشانه ای به نشانه دیگر بگیریم و در عین حال آن را در جایی متوقف بدانیم هیچ اشکالی ندارد و این مطلب غیر از آن است که در همه موارد معتقد باشیم که همواره معنا برای الفاظ تولید می شود، نه آنکه معنی برای الفاظ وضع می شود. بازی نشانه ها را به این صورت می توان پذیرفت که یک واژه دارای چند معناست و همان واژه در بافت خاص خود معنای ویژه ای پیدا می کند. مثل الفاظ می و خط و خال که در بافت شعر عرفانی معنایی غیر از معنای متعارف دارد. به هر حال این مطلب وابسته به آن است که متن مورد نظر از چه زبانی برخوردار باشد. آیا زبان آن ارجاعی است یا غیر ارجاعی، آیا صریح است یا تلویحی و ...

۲. پذیرش نظریه عدم تعین معنا موجب می شود تا هر فهمی مجاز باشد و نتوان به داوری میان فهم ها پرداخت. بر مبنای این نظریه تمایز تفسیر صحیح از تفسیر غلط قابل پذیرش نمی باشد.

۳. اگر بازی نشانه ها تا بی نهایت ادامه یابد و معنا هیچ تعینی نداشته باشد، منطق گفتگو مختل می شود. یعنی تفاهم میان افراد از میان می رود. اگر بنا شود که هر گوینده ای واژه ای را به یک معنا به کار ببرد چگونه می توان با مخاطب خود ارتباط برقرار کرد.

۴. هنگامی که هیچ لفظی بر هیچ معنای ثابتی دلالت نکند، دیگر بحث از اختلاف متن ها هم بی معنا می شود. یعنی دیگر چه لزومی دارد که میان یک متن علمی که دارای مدلولهای مشخص است با شعری که آکنده از استعاره های گوناگون است فرقی قایل شد؟

از همین جاست که هابرماس بر دریدا ایراد می گیرد که او میان علم و فلسفه و هنر و ادبیات تمایز قابل نشده است، در حالی که علوم تجربی و اخلاق و حقوق و هنر و ادبیات همگی از یک ساختار زبانی برخوردار نیستند. دریدا نه تنها برای همه این علوم یک کارکرد زبانی شناختی قایل شده، بلکه به بُعد شاعرانه زبان بیشتر توجه کرده و زبان شعری را بر همه دانشها حاکم ساخته است.<sup>۲۸</sup>

## نقش یافت در معنا

می دانیم که زبان از سه دستگاه تشکیل شده است:

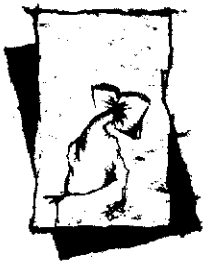
۱. دستگاه آوایی

۲. دستگاه واژگانی

۳. دستگاه دستوری

از ترکیب آواها، هجاها و از ترکیب هجاها کلمات ساخته می شود که نشانه های زبانی نامیده می شوند. کلمات یا واژه ها بر اساس قراردادهای دستوری با هم ترکیب می شوند و جملات و عبارات را به وجود می آورند.

برای آنکه معنای جمله ای مشخص شود، برخی مانند فرگه نقش دو عامل را ضرورت دانسته اند که به نام «اصل ترکیب بندی فرگه» *Frege's principle of compositionality* معروف است. از نظر وی معنای تک تک واژه های یک جمله (معنا شناسی واژگانی) و ساختار



دستوری کلمات عامل ایجاد معنا هستند.

زبان شناسان و فیلسوفان زبان علاوه بر دو عامل فوق مسئله بافت را نیز در معناشناسی بسیار مهم دانسته‌اند. آستین Austin در نظریه فعل گفتاری بر این نکته تأکید دارد که معنی باید در شرایط کاربردی آن مورد بررسی قرار گیرد. شرایط محیطی حاکم بر گوینده و شنونده که در آن کلام تولید می‌شود در معنادهی آن موثر است. محتوا و موقعیت زبانی و شرایط غیرزبانی گفتار، بافت آن را تشکیل می‌دهند. در واقع بافت عبارت است از محیط زبانی و غیر زبانی حاکم بر سخن. از همین جاست که بافت را بر دو قسم زبانی و غیر زبانی تقسیم کرده‌اند.

«بافت زبانی بر محیط زبانی یک واحد زبان، یعنی بر روابط دستوری و معنایی این واحد با دیگر واحدهای زنجیره گفتار یا متن دلالت دارد و بافت غیر زبانی تمامی اشیاء و اعمال پیرامون گوینده و شنونده را در بر می‌گیرد. به این ترتیب صورت شیر در مثالهای زیر از طریق بافت زبانی است:

یک شیشه شیر به من بده / شیر آب گرم حمام چکه می‌کند.

و در نمونه‌های زیر از طریق بافت غیرزبانی تنها در یک معنی قابل تفسیر است:

(مادر به فرزندش که به سراغ یخچال رفته است) به آن شیر دست نزن.

(پدر در حال تعمیر دستشویی به پسر کوچکش می‌گوید) به آن شیر دست نزن.»

جمله‌های به آن شیر دست نزن از نظر واژگانی و دستوری در هر دو مثال فوق یکسان‌اند،

اما آنچه موجب شده تا معنای آنها تغییر کند بافت حاکم بر آنهاست.

از همین جاست که در مثال اول مراد از شیر، شیر خوراکی است، اما در مثال دوم مراد شیر آب است. اگر گوینده‌ای به شما بگوید برای خرید شیر خیلی تلاش کردم، هنگامی منظور وی را می‌فهمید که از بافت غیر زبانی حاکم بر سخن وی آگاه شوید.

واژه‌هایی که دارای چند معنا هستند در ارتباط با بافت خود معنای مورد نظر گوینده را پیدا می‌کنند. برای مثال کلمه نرگس هم به معنای گل نرگس است و هم به معنای چشم، بافت حاکم بر متن مشخص می‌کند که در متن به کدام معنا به کار رفته است. کلمه می در ادب فارسی هم به معنای شراب است و هم به معنای عرفانی، لذا تا به بافت شعر یا نثر مورد نظر توجه نشود معنای دقیق آن مشخص نخواهد شد. خلاصه در برخی از موارد درک متن و تفسیر آن بدون توجه به بافت کلام میسر نیست.<sup>۳۰</sup> در دفاع از نظریه عدم



تعیین معنا دریدا جمله‌ای را از دفتر یادداشتهای نیچه نقل می‌کند. این جمله که قبل و بعد آن نیامده چنین است: «من چتر را فراموش کرده‌ام.» از نظر دریدا روشن نیست که هدف نیچه از نوشتن این جمله چه بوده است.

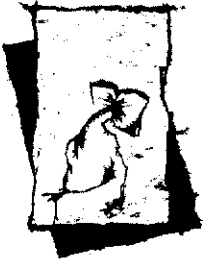
«آیا یادآوری خاطره‌ای است؟ یا یادداشتی در سر آغاز متنی که قرار بوده بعدها نوشته شود؟ آیا گونه‌ای امضاء است؟ ما هیچ راهی برای فهم این نکته نداریم که فیلسوف چرا این جمله را نوشته است.

شاید اصلاً معنایی وجود ندارد. شاید هم نیچه بازی کرده است و وانمود می‌کند که جمله معنایی دارد. ناروشنی معنای جمله ارتباطی به دانش ما از «موقیعت» هر واژه‌اش ندارد. ساختار جمله ساده است. معنایش هم به این شکلی که نوشته شده درک شدنی است. اما این معنا در جایی که نوشته شده یعنی «در دفتر فیلسوف» گم شده است. حدس‌ها می‌زنیم. شاید مقصود از چتر دفاع است و معنای جمله بی‌دفاع ماندن در برابر باران...»<sup>۳۱</sup>

مدلول تصویری جمله نیچه مشخص است، اما اینکه مراد او دقیقاً چه بوده است با توجه بافت غیر زبانی کلام مشخص می‌شود و چون ما از آن بی‌اطلاع هستیم، لذا به حدس و گمانهای بسیار متوسل می‌شویم و احتمالات چندی را برای نیل به مراد گوینده با دلالت تصدیقی سخن وی مطرح می‌کنیم.

در بحث از بافت باید به این نکته نیز توجه داشته است که گاهی شنونده با توجه به ذهنیت خود برای جمله یا عبارتی بافتی را تعیین می‌کند و مطابق با آن به تفسیر آن جمله یا عبارت می‌پردازد و از همین جاست که گاه دریافت خواننده و شنونده از متن غیر از مراد مؤلف و گوینده کلام می‌باشد. به بیان دیگر گاه بافت کلام گوینده مورد توجه قرار می‌گیرد و گاه بافت خواننده. اگر برای تفسیر یک متن نیل به قصد مؤلف ضرورت داشته باشد، خواننده متن فقط باید به بافت مؤلف توجه داشته باشد و کلام و متن را در چارچوب بافت خود تفسیر نکند.

عدم توجه به مسئله بافت موجب شده که برخی از فضلاء موضوعی با عنوان «سایه‌های معنایی سخن» را مطرح کنند. به این بیان که گاه متکلم سخنی را بر زبان جاری می‌سازد که علاوه بر مراد وی مطالب دیگری از سخن او فهمیده می‌شود. در این گونه موارد گوینده گاه اراده ابراز آن معنا و مطالب را ندارد. برای مثال ممکن است که شخص به



گونه‌ای سخن گوید که از لحن کلام او شادی یا عصبانیت هم فهمیده شود، هر چند او قصد ندارد که شادی یا عصبانیت خود را به مخاطب اظهار کند. در اینجا قصد و مراد گوینده مطرح نیست، اما دلالت وجود دارد. به بیان دیگر گوینده به آن توجه ندارد تا بخواهد آن را اظهار یا کتمان کند. این نوع دلالت غیر از معنای حقیقی و یا مجازی کلام می‌باشد. این نوع دلالت از مجموعه الفاظ و حالت متکلم و فضای القای کلام ناشی می‌شود. صاحب این نظریه معتقد است که در فرهنگ اسلامی این نوع دلالت نامی ندارد و ایشان از آن به «سایه‌های معنایی سخن» تعبیر کرده‌اند.<sup>۳۲</sup>

مطلب فوق مطلب جدیدی نیست، چرا که چیزی جز مسئله بافت نیست. گاه شنونده با توجه به بافت غیر زبانی حاکم بر سخن گوینده به مطالبی پی می‌برد که گوینده به آن التفات چندانی ندارد و گاه نیز شنونده با توجه به ذهنیت خود و یا بافتی که حاکم بر کلام متکلم نموده آن را تفسیر می‌کند.

### دیدگاه بتی

امیلیویتی (۱۹۶۸، ۱۸۹۰) در بحث از معنا تقسیم دوگانه‌ای از معنا ارائه داده است که بی‌ارتباط به مسئله «بافت» نیست. وی میان معنا *meaning* و معنا برای ما *Significance* تفکیک قایل می‌شود. هر اثر یا پدیده تاریخی برای خود معنای فی نفسه‌ای دارد که مطابق با ذهنیت پدید آورندگان آن است، اما همین اثر که موضوعی معنادار است بر تاریخ اثر می‌گذارد و با امور بسیار در اعصاب مختلف ارتباط پیدا می‌کند و هرکس ممکن است آن را به گونه‌ای بفهمد. درک معنای یک اثر صرفنظر از آثار و نتایج بعدی آن است، اما ذهنیت مفسر در درک آن اثر تأثیر می‌گذارد و به این وسیله «معنا برای ما» شکل می‌گیرد. معنا برای ما امری متغیر و سیال است و لذا تفسیر یک اثر از این بُعد امری پایان ناپذیر و غیر قطعی است.

در واقع اختلاف میان معنا و معنا برای ما ریشه در ذهنیت مفسر و بافت اثر دارد. بتی آگاهی مفسر نسبت به موضوع را عامل مهمی در جهت فهم عینی اثر می‌داند. و بر این اعتقاد است که هرچه مفسر بتواند از ذهنیت خود بپرهیزد و به بافت حاکم بر اثر توجه داشته باشد به معنا نزدیکتر شده است. اگر معنا برای ما صرفاً بررسی تأثیر یک اثر در عصر حاضر و دیگر اعصاب باشد مغایرتی با معنا ندارد و فقط بتی درک یک اثر از دو بُعد

را با دو نام نامگذاری کرده است. البته در یک صورت میان این دو اختلاف خواهد بود که در معنا فقط به خود اثر و بافت حاکم بر آن توجه داشته باشیم، اما در معنا برای ما ذهنیت مفسر و بافتی را که وی بر اثر حاکم کرده در نظر بگیریم. در این صورت همان گونه که بتی اشاره می‌کند معنا امری ثابت و قابل درک عینی است، اما معنا برای ما امری متغیر و سیال خواهد بود.<sup>۳۳</sup>

### دیدگاه هرش

اریک هرش (۱۹۲۸) در بحث از معنای یک اثر میان معنای لفظی و معنا برای دیگری یا به زعم بعضی از پژوهشگران «معنا نسبت به»<sup>۳۴</sup> Significance تمایز قایل شده است. وی معنای لفظی را مربوط به قصد صاحب اثر می‌داند، اما اصطلاح معنا برای دیگری مربوط به رابطه متن با ذهنیت خوانندگان و مفسران و هر زمینه‌ای است که ماورای متن می‌باشد.<sup>۳۵</sup> به بیان دیگر برداشتی که خواننده صرفنظر از معنای لفظی یک اثر دارد معنا برای دیگری نامیده می‌شود. معنای لفظی یک اثر که همان مدلول تصدیقی است و از بررسی متن و اثر به دست می‌آید امری مشخص و ثابت است، اما معنا برای دیگری امری متغیر و وابسته به ذهنیت مفسر است. هرش معتقد است که معنای لفظی اثر محصولی واژگان نیست، بلکه قصد مؤلف نیز در آن موثر است. یعنی اینکه مؤلف چه معنایی را از واژه‌ها قصد کند در فهم اثر دخالت دارد.

در تحلیل نظریه هرش، باید گفت که راه پی بردن به معنای لفظی یک اثر یا به بیان دیگر مدلول تصدیقی آن تنها از بررسی واژه‌ها و با توجه به ساختار دستوری متن و بافت حاکم بر آن به دست می‌آید، اما در معنا برای دیگری به این امور سه‌گانه بویژه بافت نویسنده متن توجه نمی‌شود و خواننده و مفسر ذهنیت خود را بر آن حاکم می‌بیاورد.

البته باید به این نکته نیز توجه داشت که اگر مؤلف یک متن می‌خواهد تا خواننده قصد وی را دریابد، نباید خود برای الفاظ معنا تولید کند، بلکه باید معنای الفاظ را تابع وضع قرار دهد. و اگر هم در مواردی معنای خاصی را برای واژه‌ای در نظر می‌گیرد باید دقیقاً آن را مشخص کند، و در غیر این صورت دستیابی به قصد صاحب اثر غیرممکن می‌شود. به هر جهت در این مورد بافت در شناسایی معنای یک اثر اهمیت بسزایی دارد.



## نقش اوصاف در معانی

در مباحث مربوط به معنا، رابطه معنا با صفات مسئله بسیار مهمی است. به این بیان که آیا اوصاف یک شیء در معنای آن دخالتی دارند یا نه؟ اگر پاسخ به این سؤال مثبت باشد، سؤال دیگر مطرح می‌شود و آن اینکه آیا صفاتی را که عموم افراد برای یک شیء در نظر می‌گیرند در معنای آن دخالت دارد یا صفاتی را که متخصصان مطرح می‌سازند؟ اگر کسی معتقد باشد اوصافی را که متخصصان برای یک شیء در نظر می‌گیرند در معنای آن دخالت دارد باید بپذیرد که با تحول علوم و معارف بشری معانی الفاظ تغییر کرده، و در نتیجه فهم ما نیز از متن به تبع آن تغییر خواهد کرد. چنانکه دکتر سروش معتقد است:

«فی‌المثل کسی که در قرآن می‌خواند خداوند به خورشید سوگند خورده است اگر اهل قرن پنجم هجری باشد، چنین می‌فهمد که خداوند به کره‌ای درخشان که به دور زمین می‌گردد و حجمش ۱۶۰ برابر زمین است قسم خورده است. اما یک خواننده معاصر و مطلع از دانش جدید آن آیه را چنین می‌فهمد که خداوند به کره‌ای بسیار بسیار عظیم، که توده‌ای از گاز و حرارتش ۲۰ میلیون درجه است و در حکم کوره‌ای اتمی است و زمین به دور آن می‌گردد، سوگند یاد کرده است ...»

همین طور است وضع در باب مفرداتی چون تین و زیتون و شمس و قمر و خاک و خون و نور و غسل و شیر و زنبور و مورچه و گلو و طلا و نقره و انسان و حیوان و باد و دریا و شراب و آب و امثال آنها در قرآن. اندیشه‌های فلسفی و علمی، یکایک این مفردات را در قهقهه خود می‌گیرند و معنی تازه می‌بخشند، و کسی که از فلسفه و علم خاصی بهره‌مند است، نمی‌تواند این مفردات را در پرتو آنها معنی نکند و نفهمد ...»<sup>۳۶</sup>

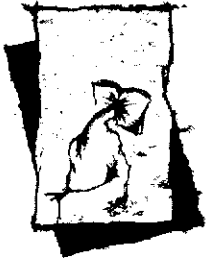
مطلب فوق اهمیت بررسی رابطه معنا با صفات را ضروری می‌نماید، زیرا پذیرش هر یک از نظریات فوق به گونه‌ای در فهم ما از متن دخالت خواهد داشت. این بحث در فلسفه تحلیلی نیز در زمینه بررسی اسامی خاص مطرح شده است. به این بیان که آیا اوصاف در معنای این اسامی دخالت دارد یا نه؟ در پاسخ به این سؤال برخی از فیلسوفان مانند جان استوارت میل گفته‌اند که صفات در معنای اسامی خاص دخالت ندارند، و فقط آنها تعیین کننده مدلول و مصداق refrent هستند.

در مقابل دیدگاه فوق، طرفداران نظریه توصیفی اسامی خاص descriptive theory of proper Name معتقدند که اوصاف یک شیء در معنای آن دخالت دارد. به بیان دیگر اسم خاص

نشانگر اوصاف یک واقعیت خاص است. برای مثال اوصافی چون فیلسوف، منطق دان و پزشک در معنای ابن سینا دخالت دارد.

در نقد این نظریه دو اشکال اساسی مطرح شده است: یکی آنکه اگر معنای اسم خاص همان مجموعه صفات آن باشد، چه بسا فردی شخص خاصی را با دسته‌ای از اوصاف و فرد دیگری وی را با اوصاف دیگری بشناسد. بعلاوه هر صفتی را که برای یک فرد در نظر بگیریم جنبه امکانی برای او دارد، نه ضروری. برای امثال ابن سینا می‌توانسته فیلسوف یا منطق دان یا پزشک نباشد.

برخی از متفکران هم مانند استراوسون Strawson، سرل Searl گروهی نامعین از اوصاف را به اسم خاص مرتبط می‌دانند، نه آنکه یک وصف معین معنای یک اسم را تعیین کند. نقد و بررسی تفصیلی این گونه نظریات در ارتباط با بحث کنونی نیست. آنچه به اختصار باید گفت این است که اوصاف و عوارض یک شیء از معنای آن خارج اند. خصوصیات یک شیء در معنای آن دخالتی ندارند، چرا که الفاظ از برای اوصاف و یا حتی ذاتیات یک شیء وضع نمی‌شوند، بلکه بر واقعیت آن گونه که برای عموم پدیدار می‌شوند، وضع می‌گردند. برای مثال لفظ طلا برای فلزی که عدد اتمی آن ۷۹ و وزن اتمی آن ۱۹۶٫۹ است وضع نشده، بلکه بر فلزی که رنگ خاصی دارد و وسیله زینتی است وضع شده است. یا آب بر همین ماده سیال که افراد برخی اوصاف آن را می‌شناسد وضع شده است، نه ماده‌ای که مرکب از هیدروژن  $H_2$  و اکسیژن  $O$  است، اگر بنا شود که وضع الفاظ برای حقایق اشیاء و اوصافی که متخصصان برای آن در نظر می‌گیرند وضع شود عامه مردم از درک معانی الفاظ ناتوان بوده در واقع هیچ گونه تفهیم و تفاهمی صورت نخواهد گرفت. به بیان دیگر الفاظ برای ماهیت اشیاء وضع می‌شود، نه مجموعه صفات و عوارض آنها؛ اما معنای این سخن این نیست که به ماهیت حقیقی اشیاء دسترسی داریم و همه افراد آن را درک می‌کنند. یعنی وقتی لفظی به کار می‌رود عموم مردم به آن ماهیت دسترسی پیدا می‌کنند، بلکه مراد آن است که ما از راه برخی اوصاف و عوارض ظاهری یک شیء تا حدودی به ماهیت آنها پی می‌بریم. به بیان دیگر در اینجا اوصاف و عوارض یک شیء در معنای آنها دخالتی ندارند، بلکه به ماهیت آن اشاره می‌کنند. در واقع معنای لفظ ناشی از وضع یا استعمال است و این وضع هم جنبه شخصی و فردی ندارد، بلکه بر اساس قراردادهای اجتماعی شکل می‌گیرد و همان گونه که قبلاً گفتیم وضع الفاظ به صورت



تعیینی یا تعینی است که جنبه عقلایی و اجتماعی دارند.  
با توجه به مطالب فوق می‌توان به نقد عبارات زیر پرداخت:

«عبارات نه آستن که گرسنه معانی‌اند. حکیم آنها را چون دهانهایی باز می‌بیند، نه چون شکمهایی پر، و مبنای مسبوق و مصبوغ به تئوریه‌ها هستند. هضم این مدعا برای کسانی که رجوع به کتاب لغت و استعمال عرف را برای فهم زبان یک قوم کافی می‌دانند البته دشوار است. به اعتقاد اینان عبارات خود حاوی معانی و حاکی از مراد متکلم‌اند. و لذا برای فهم مراد یک متکلم ذهن را باید از هر اطلاع و اصطلاحی پیراست و آینه‌وارد در برابر کلام نشست تا معنی نروار در آن بتابد. البته تردیدی نمی‌توان کرد که دانستن معانی الفاظ و دستور یک زبان شرط فهم یک زبان است. سخن در کفایت این شرط است و سخن در بهتر و بهتر فهمیدن معانی است.»<sup>۳۸</sup>

۱. اینکه گفته شده عبارات نه آستن که گرسنه معانی‌اند، با مباحثی که در مورد الفاظ و معنا گفتیم مغایرت دارد.

۲. اینکه گفته شده معانی مسبوق و مصبوغ به تئوریه‌ها هستند، در واقع خلط میان لفظ و شناسایی صفات موضوع له است. همان گونه که گفتیم صفات شی در معنای آن دخالت ندارد، بلکه صفات مشیر به ماهیت شی می‌باشند. و بعلاوه اگر دلالت لفظ بر معنا را بر مبنای وضع (خواه تعینی و یا تعینی) نپذیریم، حتی نمی‌توانیم از ارتباط صفات با ماهیت شی (یا به نظر ایشان با معنای شی) سخن بگوئیم. اگر بنا شود که معانی الفاظ را تئوریه‌ها مشخص کند، هیچ گاه معنای واقعی کلام نه بر مخاطب که برای متکلم نیز روشن نخواهد بود.

۳. با توجه به نظریه وضع و لزوم تفهیم و تفاهم است که از عبارات یک متکلم می‌توان به مراد او دسترسی پیدا کرد. اگر هم متکلم لفظ را در معنای حقیقی خود به کار نبرده باشد، مخاطب باید با توجه به قرینه‌های حالی و مقالی یا مجازات و کنایات متن، مراد متکلم را دریابد.

۴. نمی‌توان ادعا کرد که برای «فهم مراد یک متکلم ذهن را باید از هر اطلاع و اصطلاحی پیراست و آینه وارد در برابر کلام نشست تا معنی نروار در آن بتابد.» چرا که علم به وضع و کاربردهای مختلف آن به صورتهای مجازی و استعاری و همچنین آگاهی از بافت متن در پی بردن به مدلول تصدیقی یا مراد جدی متکلم نقش اساسی دارد.

مؤلف کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت میان مراد متکلم و عبارات متن فرق نهاده و

بر این مطلب تأکید می‌ورزد که تئوریها می‌توانند به فهم دقیقتر عبارات کمک کنند و لذا گاه خواننده عباراتی را از گوینده آن بهتر درک می‌کند.

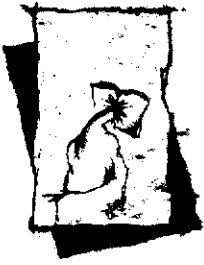
«اگر معنا مسبوق و مصبوغ به تئوری باشد، و اگر تئوریها تدریجاً بهتر و عمیق‌تر و واقع‌ناتر گردند، درک ما هم از جمله‌ای واحد عمیقتر و بهتر خواهد شد. یعنی از یک طرف با نزدیکتر شدن به دنیای متکلم، مراد او را بهتر درک می‌کنیم و از طرف دیگر با نزدیکتر شدن به دنیای واقعی، مراد او را از خود را بهتر درک خواهیم کرد. یعنی به معنی واقعی کلام او نزدیکتر خواهیم شد. (پوشیده نیست که ما در اینجا بین معنای عبارت و مراد متکلم از آن عبارت فرق می‌نهیم. یکی را منوط به کشف دنیای متکلم و دیگری را منوط به کشف دنیای واقعی می‌دانیم. چرا که عبارات از پیش خود معنا دارند و متکلمان عبارات معنادار را برای اظهار مراد خود استخدام می‌کنند و گاه کامیاب می‌شوند و گاه ناکام می‌مانند.) این حکم در عموم عبارات از عامیانه‌ترین تا عالمانه‌ترین آنها جاری است. وقتی سعدی می‌گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار  
هر ورقش دفتری است معرفت‌کردگار

مراد سعدی را جز با مراجعه به جهان بینی او و تئوریهای عصر او و خداشناسی و گیاه‌شناسی و .. او نمی‌توان دریافت، اما همین بیت را در پرتو تئوریهای نوین هم می‌توان معنا کرد و درک عمیقتری از آن داشت که در ذهن سعدی هم نمی‌گنجیده است. و بواقع کسی که قصه نغز فوتوسنتز برگهای سبز را می‌داند، برای او برگ درخت یک کتاب هزار برگی در معرفت‌کردگار است. از این ساده‌تر وقتی مورخی می‌نویسد: «سلطان محمود غزنوی به بیماری سل درگذشت» هم مراد او را می‌توان دریافت و هم مراد او را از خود او بهتر می‌توان دریافت، چرا که در پرتو نظریات جدید فهم انسان امروز از بیماری سل مرگ‌زایی آن بسی عمیقتر از مورخان دوره غزنوی است.»<sup>۳۹</sup>

در تحلیل و نقد مطالب فوق باید به دو نکته توجه کرد:

۱. مراد متکلم را با توجه به عبارات او می‌توان فهمید، چرا که متکلم از الفاظی استفاده می‌کند که برای معانی خاصی وضع شده است و اگر بنا باشد که متکلم معانی خاصی را غیر از وضع واضح برای الفاظ در نظر بگیرد مسئله تفهیم و تفاهم صورت نخواهد گرفت. تحول معانی حقیقی الفاظ نیز باید همراه با قراین باشد و فهم آن نیز ساز و کارهای خاصی



را می‌طلبد که در علم بلاغت به آنها اشاره شده است.

۲. معنای عبارات با توجه به وضع برای مخاطب آشکار می‌شود. البته گاه تغییر در معنای الفاظ نیست، بلکه اوصاف مصداق لفظ در پرتو نظریه‌های علمی و فلسفی آشکار می‌شود. در بیت فوق چون معنای الفاظ مشخص است، معنای عبارت و مراد گوینده ابهامی ندارد، اما با توجه به اینکه واژه درخت بر مصداق خاصی دلالت می‌کند و علوم تجربی توانسته اوصاف این مصداق را بیشتر شناسایی نماید، لذا معرفت ما نسبت به این اوصاف موجب می‌شود تا با ماهیت واقعی درخت آشنایی دقیقتری پیدا کنیم و از آنجا هم معرفت به ما نسبت به پروردگار دقیقتر از معرفت سعدی باشد.

در مثال «سلطان محمود غزنوی به بیماری سل درگذشت» نیز هم معنای عبارت و هم مراد متکلم مشخص است و قصد متکلم نیز فقط گزارش واقعه مرگ سلطان محمود است. قصد او این نیست که مسائل پزشکی مربوط به سل را بیان کند و از این عبارت نیز نباید انتظار شناسایی بیماری سل را داشت. معنای لفظ ثابت است و بر اثر تحولات علمی و فلسفی، صفات و عوارض بیشتری از یک مصداق آشکار می‌شود و همین امر موجب می‌شود تا معرفت بیشتری نسبت به یک شیء پیدا کنیم. در واقع تغییر و تحول در شناسایی مصداق یک لفظ مساوی با تغییر معنای آن نیست.

### مولوی و قحطی معنا

مولوی معتقد است که الفاظ تعلق حقیقی به معانی خود ندارند. نامها فاقد رابطه ذاتی با مدلولهای خود هستند. لفظ مانند آشیانه و معنا مانند پرنده است. همان گونه که جسم انسان مانند جوی و روح چون آبی است که در آن جوی جریان دارد. روح در جریان دائمی است، در حالی که فرد تصور می‌کند که اشیاء را کد است.

چه تعلق آن معانی را به جسم

چه تعلق فهم اشیاء را به اسم

لفظ چون و کرسست و معنی طایراست

جسم جوی و روح آب سایر است

در روانی روی آب جوی فکر

نیست بی خاشاک خوب وزشت و نکر



او روان است و تو گویی واقف است

او دوان است و تو گویی عاکف است

مولوی می گوید که هر چند رابطه لفظ و معنا قراردادی است ولی امری ثابت و راکد نیست، بلکه معنا مانند روحی که در بدن استمرار داریم دارد در لفظ جریان دارد. مولوی معنا را به پرنده ای تشبیه می کند که دارای روح است و لفظ را چون آشیانه ای می داند که فاقد روح است. لفظ مانند جسم جامد و محدود است، اما معنا مانند روح در آن جریان دارد.

«به نظر می رسد که با توجه به مصرع دوم بیت که می گوید: جسم جوی و روح آب سایر است. همان جریان معنا در لفظ مورد نظر جلال الدین بوده باشد. بنابراین فرض باید بگوییم: هر لفظی که به کار برده می شود، معنا در آن مورد از اذهان گوینده به وسیله لفظ خارج شده و در میان هزاران پدیده روانی و طبیعی که در ذهن شنونده موج می زند به پرواز درآمده. با آن پدیده ها ارتباط برقرار می کند و به جریان می افتد. مثلاً وقتی که من گفتم: در جنگ جهانی دوم فلان شخصیت مقصر بوده است، مقصر بودن آن شخصیت در ذهن شنونده ها در یک گوشه بایگانی نمی شود، بلکه در میان امواج هزاران مطالب مربوط به اجتماع و اخلاق و سیاست و اقتصاد و نژاد برای خود جای باز کرده، مطابق اصل تاءثیر متقابل این معنا (مقصر بودن آن شخصیت) با سایر معلومات به تکاپو و جریان می افتد.»<sup>۴۰</sup>

در واقع مولوی رابطه لفظ با معنا را مربوط به بافت context می داند. یعنی لفظ در ارتباط با بافت به معنای وسیع کلمه برای شنونده و خواننده معنا پیدا می کند. به زعم مولوی لفظ گاه نمی تواند منظور و مراد گوینده را نشان بدهد و از همین جاست که از قحطی معنا سخن می گوید:

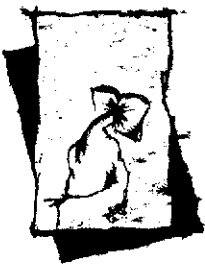
راه هموارست و زیرش دامها

قحطی معنا میان نامها

لفظها و نامها چون دامهاست

لفظ شیرین ریگ آب عمر ماست

کلمه معنا نیز که مولوی بارها به کار می برد چیزی جز مافی الضمیر گوینده نیست. گوینده می خواهد مطالبی را که به ذهن و اندیشه او می گذرد به قالب الفاظ درآورد، اما چون از



یک طرف ظرفیت الفاظ برای بیان اندیشه‌های گوینده محدودیت دارد و از طرف دیگر وی بنا دارد تا مطالب خود را بیان کند، لذا ناگزیر است تا از الفاظ موجود استفاده کند. قطعاً در این گونه موارد الفاظ نمی‌توانند اندیشه‌ها و حالات درونی گوینده را بیان کنند. از همین جاست که مولوی از محدودیت لفظ در نشان دادن معنا سخن می‌گوید.

در واقع آنچه که مراد مولوی است معنای عرفی الفاظ نیست، بلکه ویژگیها و صفات مدلول الفاظ است. اگر برای مثال وی می‌گوید که معنای عالم و عادل را نمی‌توان در قالب الفاظ گنجانند مرادش این نیست که دلالت لفظ بر معنا را بدون مینا بداند و یا بر این اعتقاد باشد که رابطه آنها بر مبنای وضع نیست، بلکه تاءکید او بر این نکته است که لفظ همواره توانایی ارائه مراد گوینده را ندارد.

عالم و عادل همه معناست و بس

کس نیایی در مکان و پیش و پس

«اینکه می‌بینید در نامه‌ها و کتابها می‌نویسیم: عالم و عادل و خردمند و مردالهی و غیر ذلك. اینها یک مشت الفاظ خشک‌اند، اما حقیقت علم و عدالت و خرد و الهی بودن در نامه‌ها و کتابها نمی‌گنجد. این حقایق از مقوله الفاظ و صورتها نمی‌باشد. این هم یک اصل بسیار عالی است که الفاظ هرگز نخواهند توانست معنا را مجسم کنند، بلکه حتی آن مفهوم را که در ذهن ما تثبیت شده و می‌خواهیم آن را با الفاظ نمودار بسازیم نخواهیم توانست ...

وقتی که ما می‌گوییم: اراده با این کلمه از الف شروع شده، درها پایان می‌پذیرد و یا وقتی که می‌گوئیم: عشق، سه حرف ترکیب شده را به زبان آورده‌ایم. در صورتی که از نظر مفهوم حقیقی، این کلمات دارای مفاهیم گسترده‌تر و پیچیده‌تری می‌باشند. مثلاً همان اراده را در نظر بگیریم، خواهیم دید که از کوچکترین فعالیت غریزه شروع گشته، در حدود متوسط که معنی میل و رغبت است ریشه گرفته، از مراتب بسیار دقیق عبور می‌کند، سپس به حال خواستن آزادی می‌رسد ...

از آن طرف این اراده مقرون به تصمیم یا غیرمقرون به تصمیم ناشی از اضطرار، موقت یا غیرموقت، و صدها مفاهیم دیگر از هر طرف پیرامون آن را گرفته، انسان نمی‌تواند حتی در آن حال که اراده را به زبان می‌آورد یقین داشته باشد که ذهن او در چه حال است و

فعالیت روانی او به کجا رسیده است.» ۴۱

این هم که استاد جعفری در شرح ابیات مولوی فوق مثال ازاده را مطرح می‌کنند، در واقع بر این نکته تأکید می‌ورزند که واژه‌ها نمی‌توانند پرده از چهره واقعی مصادیق خود بردارند. به بیان دیگر گاه لفظ همه خصوصیات و ویژگیهای مدلول را بیان نمی‌کند و این مطلب غیر از آن است که ویژگیها و صفات یک واقعیت را در معنای آن دخالت دهیم. و از نظریه توصیفی راسل دفاع کنیم و بگوییم که اوصاف یک شی در معنای آن دخالت دارد.

مولوی بر این نکته نیز اصرار می‌ورزد که اگر انسان بخواهد حالات روحی خود را بویژه آن هنگام که با خدا راز و نیاز می‌کند، بیان کند هرگز لفظی نخواهد داشت تا بتواند آنچه را که در درون دارد در قالب آن بریزد، از همین جاست که می‌گوید:

چند از این الفاظ و اضماع و مجاز

سوز خواهم سوز با آن سوز ساز

آتشی از عشق در جان بر فروز

سربه سر فکر و عبارت را بسوز

مقصود مولوی آن نیست که الفاظ و عبارات بکلی زاید هستند، بلکه عدم توانایی آنها را در بیان دقیق و نام و تمام اندیشه و احوالات درونی انسانها گوشزد می‌کند. با این همه آدمیان همواره باید مراقب باشند که اشتراک الفاظ آنها را به اشتباه و دام مغالطات نیاندازد و به معانی دقیق الفاظ و کاربرد صحیح آنها توجه داشته باشند.

اشتباهی هست لفظی در میان

لیک خود کو آسمان کو ریسمان

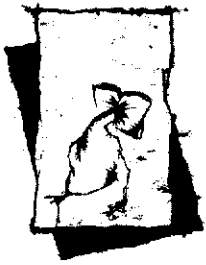
اشتراک لفظ دایم و هزن است

اشتراک گیر و مومن در تن است

### جمع‌بندی مطالب

- زبان دارای کارکردهای مختلف ارجاعی، عاطفی، ترغیبی، شعری، همدلی و فرازبانی است. در بررسی هر متن باید توجه داشت که کدامیک از این کارکردها بیشتر مورد توجه است. برای مثال آیا زبان متنی ارجاعی است یا شعری.

- رابطه لفظ و معنا جنبه قراردادی دارد. و ملاک معنائیز وضع است.



- دلالت لفظ بر معنا به سه صورت است:

الف: دلالت تصویری؛ که علم به الفاظ موجب تحقق این دلالت می‌شود و این نوع دلالت همان معنای سمانتیکی مورد نظر زبان شناسان است.

ب: دلالت تصدیقی استعمال؛ گوینده یا مؤلف همان معنایی را که مخاطب یا خواننده از الفاظ می‌فهمد به او منتقل می‌سازد. معنای الفاظ نیز طبق عرف عقلا و وضع واضع است و اگر گوینده بخواهد معنای دیگری را القاء نماید باید متکلم قرینه مطلب مورد نظر خود را بیان کند. در بررسی متن نیز باید به وجود یا عدم قرینه توجه کرد.

ج: دلالت تصدیقی جدی؛ در این نوع دلالت اراده جدی متکلم مراد است البته اراده جدی متکلم عموماً با دلالت تصدیقی استعمالی قابل شناسایی است، مگر آنکه قرینه‌ای خلاف آن را ثابت کند. لذا در بررسی متن همواره باید توجه داشت که آیا چنین قرینه‌ای وجود دارد یا نه؟

- دلالت لفظ بر معنا گاه به صورت دلالت مطابقی و گاه به صورت دلالت التزامی است. - معنای تابع وضع واضع است. الفاظ و جملات یک متن به دلالت تصویری همان معنایی است که واضع تعیین کرده است. به بیان دیگر هر عبارت صرفنظر از قصد مؤلف آن دارای معنای خاصی است.

- اگر گوینده بخواهد معنایی را انتقال دهد که غیر از وضع واضع است باید با قرینه، مطلب خود را بیان کند.

- در مورد ملاک معنا داری الفاظ نظریه‌های مختلفی ارائه شده است، که در این نوشتار نظریه کاربرد مورد پذیرش قرار گرفته است. یعنی مطالب یک لفظ را کاربرد و استعمال آن تعیین می‌کند و (وضع تعیینی گاه نیز واضع لفظ را برای معنا خاصی وضع می‌کند). (وضع تعیینی)

- زبان یک نوع نشانه است که از نظر دور است مانند سایر نشانه‌ها به دو قسم تصریحی و تلویحی تقسیم می‌شود. الفاظ مربوط به علوم تجربی از نشانه‌های تصریحی و واژگان هنری از نشانه‌های تلویحی به شمار می‌روند.

- پیام‌های یک متن گاه دارای دو سطح معنایی است: یکی معنای تصریحی است و دیگری معنای تلویحی.

- برخی از پژوهشگران مانند باختین برای واژه‌ها بار ایدئولوژیک قایل شده‌اند. یعنی

برخلاف سوسور زبان را موضوعی خنثی نمی‌داند. بلکه الفاظ را در چارچوب بافت کلامی خود معنا می‌کنند.

- دریدا به عدم تعیین معنا اعتقاد دارد یعنی در عمل خواندن یک متن نمی‌توان به معنای نهایی آن دست یافت. این نظریه با انتقادهای بسیاری روبروست از جمله آنکه ملاکی برای تفسیر صحیح از تفسیر غلط در مورد فهم متن ارائه نمی‌دهد.  
- در تفسیر و فهم یک متن حتماً باید به بافت آن توجه کرد. بافت نیز بر دو نوع زبانی و غیر زبانی قابل تقسیم است.

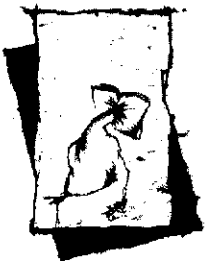
- امیلوتی تقسیم دوگانه‌ای از معنا را ارائه داده است که با مسئله بی‌ارتباط بافت نیست.  
- مسئله نقش اوصاف در معانی اهمیت بسزایی دارد. در این زمینه نظریه‌های مختلفی ارائه شده است که هر یک در فهم بیشتر متن اثر خاصی بر جای می‌گذارد. از نظر این مقاله اوصاف در معانی دخالت ندارند، بلکه فقط در شناسایی مصداق اهمیت بسزایی دارند.

- علم به وضع و کاربردهای مختلف آن و هم چنین آگاهی از بافت متن در پی بردن به مراد تصدیقی یا مراد جدی مؤلف نقش اساسی دارد.  
- گاه لفظ نمی‌تواند معنای مورد نظر گوینده خود را به طور کامل به مخاطب منتقل سازد لذا مؤلف باید بخوبی از همه قواعد حاکم بر زبان استفاده کند تا مطالب مورد نظر خود را به خواننده القاء نماید.

شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تالیفات علمی و پژوهشی

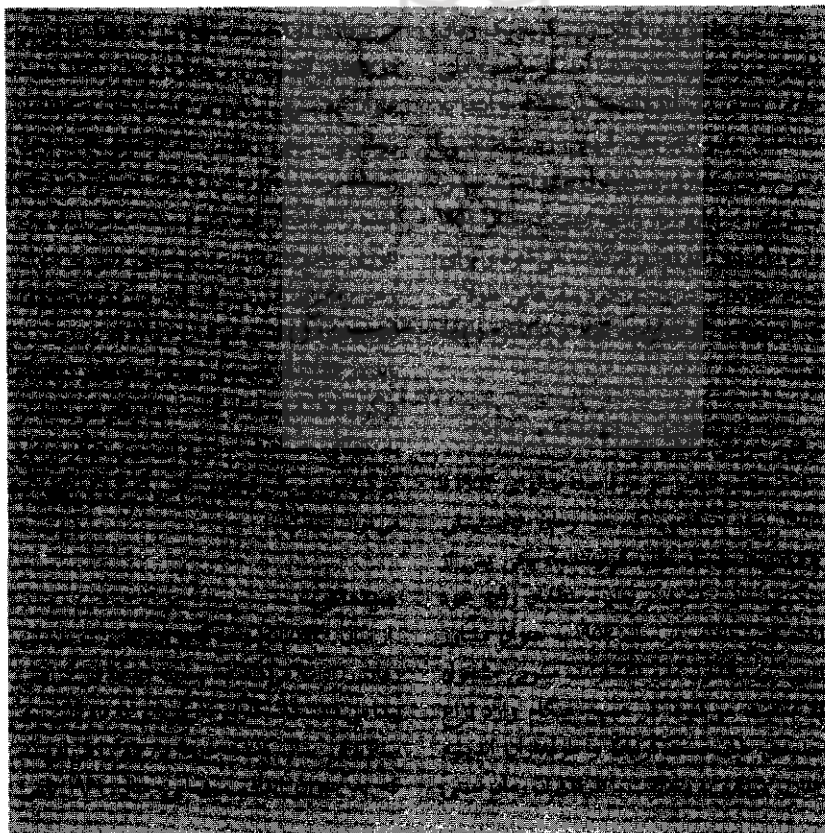
۱. لارنس ترسک، رابرت: مقدمات زبان‌شناسی، ص ۱۳
2. NEWTON, K. M: TWENTIETH - CENTURY LITERARY THEORY, PP 20 - 22
۳. سبحانی، جعفر: تهذیب الاصول (تقریرات دروس خارج اصول امام خمینی) ج ۱ ص ۴۹
۴. صفوی، کورش: معنی‌شناسی ص ۴۴.
۵. کوزن هوی، دیوید: حلقه انتقادی، ص ۸۶
6. EDWARDS, PAUL: The Encyclopedya of philosophy vol6, pp 233
۷. برخی از محققان فلسفه فرگه مانند آیر واژه مصداق Refrence را همان معنا Meaning در نظر گرفته‌اند و در مقابل آن واژه مفهوم sense را به کار برده‌اند که در واقع دال است. در اینجا مراد آن است که چند دال (مفهوم) بر یک مصداق دلالت می‌کند. ستاره صبح و ستاره عصر دو مفهوم هستند که بر یک مصداق که همان سیاره زهره باشد دلالت می‌کنند. مکی، برایان: آشنایی با فلسفه غرب ص ۵۰۵

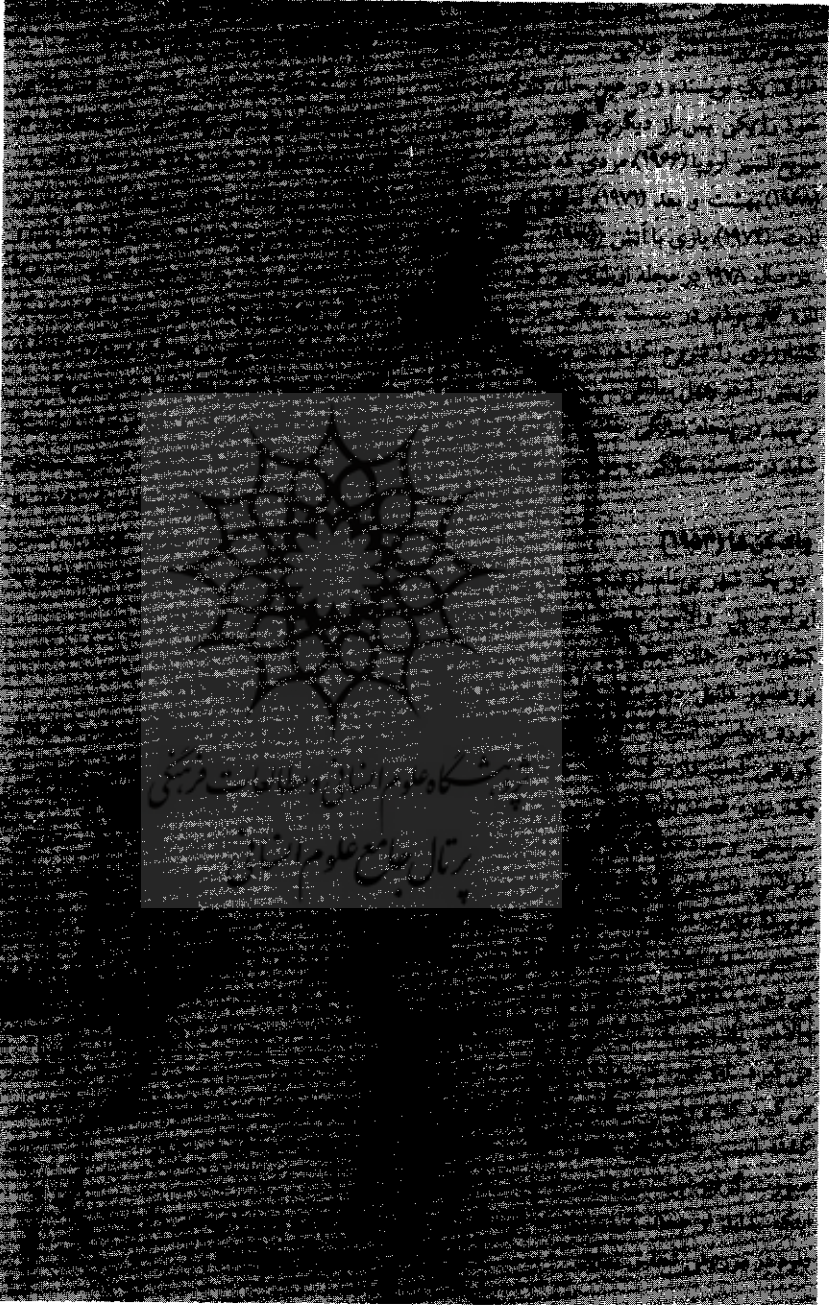


۸. حائری یزدی، مهدی: فلسفه تحلیلی ص ۴۹
۹. برای مطالعه بیشتر بنگرید به:  
ماونس، هاورد: درآمدی به رساله ویتگنشتاین صص ۴۹-۳۵ و  
ACOMPANION TO THE PHILOSOPHY OF LANGUAGE, pp. 29 - 4۰ SKORUPSKI, JOHN: (Meaning, use, VERIFICATION)
۱۰. فلسفه تحلیلی، صص ۱۰۳.۵
11. ALESTON, WILLIAM: Philosophy of language, p39
۱۲. حائری یزدی، مهدی: الحجة فی الفقه (تقریرات دروس خارج آیه الله بروجردی)، ص ۲۱
۱۳. دوره آثار افلاطون. ج ۲ ص ۷۹۳
۱۴. همان ص ۷۹۵
۱۵. همان ص ۷۹۷
۱۶. سورسور، فردینان: دوره زبان شناسی عمومی، صص ۹۸ و ۱۰۰ و کالر، جانانان: فردینان دوسورسور، صص ۲۳ و ۳۸
۱۷. گیرو، پی‌یر: نشانه شناسی ص ۴۰
۱۸. همان ص ۴۷
۱۹. همان ص ۶۴
۲۰. باختین، میخائیل: سودای مکالمه، ص ۳-۳۲
۲۱. همان، ص ۷-۹۶
۲۲. بلزی، کاترین: عمل نقد ص ۶
۲۳. منطق گفتگویی، ص: ۹
۲۴. باختین، میخائیل: سودای مکالمه، ص ۴۵
25. Derrida, Jacques: writing and Difference, p25.
26. Dissemination, p14,
۲۷. کالر، جانانان: فردینان دوسورسور، ص ۱۵۰
28. HABERMAS, JURGAN: PHILOSOPHICAL DISCOURSE OF MODERNITY, P207
۲۹. صفوی، کورش: معنی شناسی، ص ۲۱۲
۳۰. احمدی، بابک، ساختار و تاهویل متن، صص ۹-۴۲۸ و نورس، کریستوفر: شالوده شکنی، صص ۴-۱۰۳
31. The PHILOSOPHY of Interpretation, p 102
۳۲. هادوی تهرانی، مهدی: مبانی کلامی اجتهاد، ص ۱۰۸
۳۳. واعظی، احمد: درآمدی بر هرمنوتیک، ص ۴۶۹
۳۴. همان
35. The Aims of INTERPRETATION, p2
۳۶. سروش، عبدالکریم: قبض و بسط تئوریک شریعت، صص ۵۱-۳۵۰
۳۷. برای مطالعه پیرامون آراء فوق بنگرید به:  
لاریجانی، صادق: فلسفه تحلیلی، ج ۳، دلالت و ضرورت KRIPIKE, SAUL: NAMING and Neccecity
۳۸. قبض و بسط تئوریک شریعت، ص ۲۹۴
۳۹. همان صص ۷-۲۹۶
۴۰. جعفری، محمد تقی: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی ج ۵ صص ۶-۴۷۲
۴۱. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی ج ۱ صص ۴۶۵-۷ و ۴۸۴

# آنزوبگري بيه

ژرژ لاکت  
ترجمه: نسيمه نوروڙي





کتابخانه ملی افغانستان  
تاریخ و جغرافیه

دانشگاه کابل